



این تصویر اراده مشعلداران آزادی در مقابله با دستگاه سرکوب ارتجاع بورژوازی است!

خروش نبرد جنبش اعتراضی-انقلابی در هر گام جدیدی، تصویر نوینی از پرچمداران نبردهای خیابانی را در مقابل دیده همگان قرار میدهد. اگر چه در جریان اعتراضات کنونی نیروها و منافع گوناگونی پای به میدان نهاده اند و سرانجام نبرد درونی فراکسیونهای بورژوازی نیز به کشاکش خیابانی کشیده شده است، اما آن رادیکالیسمی که جان جاری خیابان را به شکوه برخاستن میخواند، مطالباتی انقلابی است که بیش از دو دهه بنیان نبردهای مردم انقلابی را سامان میداده. کسانی که سفیهانه این رادیکالیسم را دو دستی به کشاکش درونی ارتجاع بورژوازی تقدیم میکنند، چه بخواهند و چه نخواهند به مقابله با اراده انقلابی نسلی برخاسته اند که در مقابله با ارتجاع قرون وسطائی بورژوازی حاکم، پرچم آزادی را با خون خویش برافراشته است. این نمایش شکوه قهر انقلابی جوانانی است که در مقابله با

ارتجاع حاکم به کمتر از دموکراتیسم انقلابی پیگیر به مثابه در دسترس ترین هدف حداقلی اشان رضایت نخواهند داد. اکثر اخبار منتشره پیرامون نبردهای خیابانی نه تنها از حضور زنان جوان انقلابی حکایت دارد بلکه حاکی از آن است که در بسیاری از تحرکات خیابانی این پیکارگران جوان آزادی، سازمانده و رهبر نبردهای خیابانی هستند. آنان بدون کوچکترین توهمی نسبت به فراکسیون مغضوب بورژوازی، به میدان نبرد تحقق مطالبات انقلابی خود پای نهاده اند و در این مبارزه هیچ امری جز دستیابی به درخواستهایشان را به رسمیت نمیشناسند. تمامی مقدسات و موجودیت نظم بورژوازی را در راه تحقق مطالباتشان لگد مال خواهند کرد. تمامی تبلیغات قرون وسطائی و خرافه های مذهبی را در راه تحقق درخواستهای آزادیخواهانه اشان به سخره گرفته و علیرغم تبلیغات جریانات ارتجاعی در خلال نبردهای جاری، پرچم خونین آزادی را برافراشته اند. این اراده مستحکم و انقلابی و چهره خونین مشعلدارانی نوین است که روی به سنن و قوانین قرون وسطائی سرود رهائی میخوانند و خطاب به صفوف میلیونی مردم انقلابی، کارزاری انقلابی را فراخوان میدهند! این تصویر مشعلداران نبرد بر علیه نظامات قرون وسطائی و دیکتاتوری ارتجاع بورژوازی و نمایش پرچم افرازی نیروی جوانان انقلابی و بالاخص زنان جوان و انقلابی میهن ما است. اینان آتش افروزان قهر انقلابی نوین و پیک طوفان های پیش رویند. ای پیک های طوفان پروازتان بلند! خروشتان پیروز و شعار آزادی اتان پرچم پیشروی مردم انقلابی باد.

در این شماره میخوانید:



• تقلیل نقد سوسیالیستی به نقد انسانگرایانه و تنزل سیاست طبقاتی به اخلاق بورژوائی!

• پیام شانزدهم کارگران کمونیست ایران!

• جنبش کارگری و مبارزه برای آزادی! (عمل مستقیم انقلابی یا نامه نگاری فرمیستی)

گرامیباد هشتم مارس روز بین المللی زن!

هشتم مارس! را با به اهتزاز در آوردن پرچم مطالبات جنبش زنان و درخواست آزادی فعالین دربند، در نبردهای خیابانی گرامی بداریم!

هشتم مارس! را با پرچم اتحاد انقلابی در مبارزات جنبشهای زنان، کارگران، دانشجویان و ملت های تحت ستم گرامی بداریم!

هشتم مارس! را با خاطره هزاران زن کمونیست و انقلابی که در راه تحقق آزادی و سوسیالیسم جان باختند، گرامی بداریم!

بدون آزادی زنان! رهائی جامعه ممکن نیست!

کارگران جهان متحد شوید!



تقلیل نقد سوسیالیستی به نقد انسانگرایانه و نزل سیاست طبقاتی به اخلاق بورژوائی!

((نگاهی به سیر تکاملی یک ترند اپورتونیستی!))

ما در گذشته و به مناسبات های گوناگون چه در زمینه مسائل برنامه ای و چه در زمینه خط مشی تاکتیکی، نحله اپورتونیستی جدیدی را که پس از دهه شصت و به مثابه سیر تکاملی جریان سانتریستی در جنبش امان پدیدار شده مورد نقد قرار داده ایم. حتی در پاره ای موارد برخی از رفقا و فعالین سایر احزاب و سازمانها پافشاری ما بر افشای این ترند اپورتونیستی را "بر بهائی" به جریانی کم اثر ونقش ارزیابی میکردند. اما اکنون باید سیر حوادث به همگان نشان داده باشد که در واقع امر افشای این اپورتونیسم در هیئت دستجات گوناگون اش ، افشای جریانی است که با اتکا بر صفوف روشنفکران خرده بورژوا مباردت به سازماندهی یک جریان انحلال طلبی تئوریک در جنبش ما نموده و با تبلیغات همه جانبه، میانی اولیه مبارزه کمونیستی در عرصه برنامه و تاکتیک را مورد تجدید نظر قرار داده و میدهند. تمامی آن جریان سانتریستی که در هیئت حزب کادرها-حزب کمونیست ایران در دهه ۶۰-موجودیت یافت و سپس در سیر تکامل قهقرائی اش به محافل و دستجات اولیه تشکیل دهنده اش تجزیه گردید چیزی به جز تکامل جناح سانتریستی جنبش چپ به یک ترند اپورتونیستی نبود. رزمندگان از همان دهه ۶۰ افشای تئوری بافی های این جریان را به مثابه شرطی جهت غلبه بر انحلال طلبی تئوریک و تفوق بر سیر قهقرائی جنبش دنبال نمود. کتاب "نقد برنامه سهند-کومله" که در همانزمان برشته تحریر در آمد یکی از انتشارات اولیه ما است که ضمن اینکه به تشریح و تبیین میانی برنامه ای ما میپردازد، حاوی نقد همین جریان سانتریستی در بدو تشکیل آن است. نبرد بر علیه این جریان اپورتونیستی جدید و به عقب راندن تهاجم تئوریک روشنفکران خرد بورژوا به دستاوردهای بین المللی پرولتاریا و مدافعه از میانی بین المللی لنینیسم انقلابی نمایشگر مسیری است که ما از طریق آن بسوی متحد کردن کمونیستهای انقلابی گام مینهیم. هر مسیر دیگری که محصول نبرد با اپورتونیست نباشد و تدارک برپائی هر شکل دیگری به جز اتحاد کمونیستهای انقلابی تنها و تنها ایجاد اختلاف در اتحاد پرولتاریای کمونیست و تشتت در تشکیل حزب کمونیست انقلابی است. ما بدین مطلب در جای دیگری خواهیم پرداخت، اینک به مطلب اصلی بازگردیم. از آنجا که غلبه بر انحلال طلبی تئوریک یک شرط اساسی در متحد شدن کمونیستهای انقلابی بوده و کماکان است ، میانی برنامه ای ما دقیقا در نبرد و نقد نظرات جریانات اپورتونیستی تبیین و تدوین یافت چرا که بدون نبرد بر علیه اپورتونیسم، نبرد بر علیه بورژوازی امکان ناپذیر است. از همین رو ما در عین پرداختن به دارودسته های گوناگون درون این جریان، دقیقا در پی افشای میانی عمومی این جریان در مجموع بوده ایم. در اینجا باید تصریح کنیم که قصد ما از مبارزه فوق و یا اساسا مبارزه بر علیه اپورتونیسم ، جلب نمودن توجه فعالین جنبش کمونیستی- کارگری به ضرورت مبارزه متداوم بر علیه نفوذ اندیشه های بورژوائی در جنبش کارگری به مثابه بخشی از نبرد پرولتاریای آگاه جهت غلبه بر پراکندگی و تفرقه در صفوف کارگران کمونیست و سازماندهی صفوف کمونیستهای انقلابی بر علیه نظام سرمایه داری و مزدوران اپورتونیست آنها است. در حقیقت باید گفت که مبارزه فوق ضمن آنکه کمونیستهای انقلابی را قادر به متحد ساختن صفوف کارگران کمونیست مینماید در عین حال امکان افشای نفوذ اندیشه های بورژوائی در جنبش کارگری و تربیت سیاسی طبقه کارگر را نیز فراهم میآورد. ما در مقابله با ترند فوق الذکر اساسا ضمن در نظر داشت مسائل فوق همچنین رشد و تکامل جنبش کارگری و صراحت بخشی به میانی جنبش کمونیست انقلابی در شرایط نوین را نیز مد نظر داشته ایم. بایستی تاکید کنیم که اگرچه پیشرفت در جنبش اعتراضی-انقلابی به معنای عمومی سیاست رادیکال بر متن رشد رادیکالیسم در جنبش کارگری متحقق میشود در همان راستا باید گفت که ضرورت وجودی پدیداری فرقه های نوین اپورتونیستی و از جمله جریان فوق الذکر پای در ضرورت مقابله بورژوازی با تشدید رادیکالیسم انقلابی در جنبش طبقه کارگر در عرصه بین المللی-ملی دارد. در واقع اپورتونیستها در جریان مقابله بورژوازی بر علیه جنبش کارگری وظیفه سازمان دادن یورش تئوریک-سیاسی به جنبش کارگری را عهده دار هستند. آنان در هر حال در جامه اپوزیسیون با اشاعه خرافه های بورژوائی در جنبش کارگری به دفاع از نظم بورژوائی حاکم اقدام مینمایند. جریان مورد اشاره ما از این روند عمومی، مستثنی نمیشد. ما قصد داشتیم که نشان دهیم که این ترند نوین که در لباس ماورا چپ و با هیاهو و جنجال کشفیات نوین و با شعار ظاهرا معصومانه نقد گذشته و نگرش ظاهرا انتقادی به دستاوردهای پرولتاریای بین المللی بالاخص لنینیسم انقلابی خود را همچون پرچمداران نوین جنبش کارگری عرضه مینمایند، چیزی به جز جریان روشنفکران خرده بورژوا که با هزار و یک بند به نظم بورژوائی حاکم وابسته میباشند و تقلا هایشان در واقع در جهت تضمین منافع حقیر روشنفکرانه اشان از خوان یغمای بورژوازی است، نمیباشند. بذل توجه ما به میانی نظری بخشی از صفوف این جریان روشنفکری که به نام "حزب کمونیست کارگری" فعالیت مینماید و یا دارودسته های دیگر درون جریان فوق از زاویه همان مسائل مطروحه در بالا است. یکی از مسائلی که مدتی قبل مورد ملاحظه قرار دادیم و از قضا امروزه مورد توجه بسیاری قرار گرفته بدون آنکه منتقدین به افشای پیوند ارگانیک نظرات نحله فوق با جریان عمومی برخاسته از آن بپردازند، مسئله آلترناتیو میباشد.

(الف) ارتقا لیبرالیسم انسانگرایانه به شعار استراتژیک!

ما مدتی قبل به افشای ارتقا روند بورژوا لیبرالی انسان گرایانه در طرح آلترناتیو و خط مشی تاکتیکی حزب فوق پرداختیم که صد البته اکنون روند فوق به یک مانیفست تمام عیار تحول یافته است. جهت پرداختن به این تحول نوین بایستی مروری بر آنچه که تا کنون گفته ایم بیندازیم.

ما در رزمندگان شماره ۱۳ منتشره در دی ماه ۱۳۸۶ در مقاله "جمهوری سوسیالیستی از راه افریقای جنوبی" در نقد آلترناتیو و خط مشی تاکتیکی حزب کمونیست کارگری چنین نوشتیم:

"از این مسئله بگذریم چراکه در اینجا مسئله مورد نظر ما امر دیگری است که اینبار از قضا شامل آن میشود که چگونه آقای تقوائی

سرنگون باد جمهوری اسلامی!



میخواهد به سوسیالیسم ادعائی اش دست پیدا کند. او در انتهای مقاله فوق پس از آنکه همه هستی جنبش چپ را در محدوده اطاق کارش گنجانده و جز خودش را، آنهم در هیئت مجرد "هویت انسانی"، به رسمیت نشناخته یکباره با یک بالانس "انسانی" از قالب یک رادیکال دو آتشه بدر آمده و چنین مینویسد:

" در این کارزار نه تنها کمونیستها بلکه هر نیروئی که مدعی آزادیخواهی است باید با تمام قوا شرکت کند و خواهان آزادی بی قید و شرط دانشجویان، و کلیه زندانیان سیاسی، شود. تعرض همه جانبه به جمهوری اسلامی در سطح جهانی جزء مهمی از این کارزار است. دستگیری و پرونده سازی برای دانشجویان چپ برگ سیاه دیگری در پرونده جنایات این حکومت است، باید کل این پرونده را در مقابل چشم جهانیان قرار داد. باید جهانیان بدانند که جمهوری اسلامی حکومت مردم ایران نیست، قاتل آنان است. حزب ما همواره اعلام کرده است که جمهوری اسلامی باید مانند رژیم آپارتاید نژادی آفریقای جنوبی در جهان ایزوله و منزوی شود. اکنون در نبرد برای آزادی دانشجویان و کلیه زندانیان سیاسی باید با تأکید و برجستگی بیشتری این خواست و مطالبه مردم ایران را در برابر جهانیان قرار داد. ---همانجا--- او محور کار خویش را بر "تعرض همه جانبه بر جمهوری اسلامی" البته در "سطح جهانی" جهت "ایزوله و منزوی" ساختن جمهوری اسلامی مانند: " رژیم آپارتاید نژادی آفریقای جنوبی" قرار میدهد. در واقع امر شعار "نه به جمهوری اسلامی" در موضع پراتیکی تبدیل به مبارزه جهت آفریقای جنوبیة ساختن جمهوری اسلامی و شرایط مقابله بین المللی با آن میشود. امری که چگونگی سازماندهی آن در مقاله دیگری به قلم خلیل کیوان تشریح شده است. هرکس که اندکی اخبار را دنبال کرده باشد میداند که مسئله تجدید سازمان بورژوا امپریالیستی حاکمیت آفریقای جنوبی جدای از رقابتهای گروهبندی های امپریالیستی شامل مقابله با نبرد کارگران و زحمتکشان و انحراف این نبرد از راهی انقلابی بسوی رفرمیسم نیز میگردد. از لهیپ سوزان نبردهای انقلابی نلسون ماندلا رفرمیست را بیرون کشیدند. سازماندهندگان این راه رفرمیستی هم بورژوازی امپریالیستی و مارکت زوبند آنان شورای امنیت سازمان ملل بود. طبیعی است که وقتی آقای تقوایی مسئله آفریقای جنوبیة کردن جمهوری اسلامی را مطرح میکند رو بسوی همین "مجامع" و "نهادهای بین المللی" دارد که صد البته قادر به اعمال تحریم و منزوی ساختن و گزینش آلترناتیو هم میباشند. این میماند که از آقای تقوایی بپرسیم که کاندید رفرمیست و دقیقتر نلسون ماندلا و وطنی شما برای جایگزینی قدرت کیست؟ البته بدون نیازی به پاسخ از جانب او، اگر به نوشته دیگری که حاوی نظرات آقای تقوایی پیرامون سوسیالیسم و ایضا جمهوری سوسیالیستی مورد نظرش میباشد رجوع کنیم، پاسخ خویش را خواهیم یافت. او در یک سخنرانی در پلنوم بیست و نهم کمیته مرکزی که بعداً تحریر و در سایت حزبش انتشار یافته چنین میگوید:

"کمونیسم کارگری، کمونیسم نجات دهنده انسان است و نه فقط ناحی طبقه کارگر. این محدود و منحصر کردن سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی به کارگران به نظر من یک بروزکارگر زدگی چپ سنتی است." ---ضمیمه انترناسیونال 224 --- ظاهرآ "کمونیسم نجات دهنده انسان" به مثابه نظریه نوینی ارائه میگردد و نه نشخوار خوارترین تئورسینهای رویز یونیست که همواره از "انسان" و "انسانیت" در مقابله با سوسیالیسم مارکسیستی سخن میگفتند. یکپای این کمونیسم بر چشم فروستن بر کشف تاریخی مارکس یعنی دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه تکامل تاریخی مبارزه طبقاتی میباشد. آقای تقوایی دقیقاً از همین مبدا حرکت میکند وقتی مینویسد:

"همه مارکسیستها، و حتی متفکرین غیر مارکسیست که در مسائل سیاسی و اجتماعی عمیق میشوند و از سطح وقایع فراتر میروند، در این منفق القولند که پایه اتفاقات سیاسی در هر جامعه ای و از جمله جامعه ایران مبارزه طبقاتی است. این منافع طبقات است که ما اصطکاک اش را در جنبه های مختلف می بینیم. در عرصه های گوناگون و بر سر مسائل و موضوعات، یا بقول انگلیسها "ایشیو"های مختلف. اما نکته ای که کمتر شناخته شده است، و منصور حکمت اولین بار آنرا روشن و شفاف مطرح کرد، این حقیقت است که طبقات، لخت و عور و مستقیم و بیواسطه در مقابل هم ظاهر نمیشوند، بلکه به حرکات و جنبش هایی شکل میدهند که با هم در تقابل قرار میگیرند. جنبش هائی که آرمان ها، ایده آلهای، و سیاست ها و استراتژی های هر طبقه را منعکس میکنند. جنبشهایی که سنت های خودشان را دارند، شیوه های خودشان، و افقها و ارزشهای خودشان را دارند. فرهنگ و اهداف مبارزاتی خودشان را دارند. و این نحوه مقابله و تناسب قوا در بین جنبش هاست که در نهایت سیر تحولات اصلی جامعه و جهت حرکت آنها نشان می دهد. بعبارت دیگر مبارزه طبقاتی از طریق مقابله و نبرد میان جنبشهای طبقاتی مختلف در جامعه بروز مییابد و جریان پیدا میکند. ---همانجا--- ما تعمداً این نقل قول طویل را نقل کردیم تا پایه اساسی تفکر آقای تقوایی پیرامون مبارزه طبقاتی را نشان دهیم. این که متفکر معتقد باشد که پایه هر اتفاق سیاسی "مبارزه طبقاتی" است هنوز هیچ نشانی از مارکسیسم را در خود ندارد. مارکسیسم آنجاست که بر اساس ماتریالیسم تاریخی بر نتیجه تاریخی جهانی این مبارزه یعنی گذار به دیکتاتوری پرولتاریا اذعان نماید. در حقیقت همین کشف دیکتاتوری پرولتاریا است که تمایز مارکسیسم و هر آکادمیسینی که مبارزه طبقاتی را تأیید میکند، به روشنی نشان میدهد. اینکه "مبارزه طبقاتی از طریق مقابله و.... در جامعه بروز میابد." یعنی تشریح مبارزه طبقاتی از موضع یک "متفکر" عمیق ولی نه الزاماً مارکسیست. و ما در ادامه خواهیم دید که حذف دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها از روی سهل انگاری نبوده بلکه آقای تقوایی از مبارزه طبقاتی و استنتاج نهائی از آن درکی غیر مارکسیستی ارائه میدهد. آنچه او میگوید را با تشعشعات تئوریک گورباچف و تئوری سوسیالیسم انسانی اش مقایسه کنید تمایزی نخواهید یافت به جز ردیفی از شعارها که تقوایی سعی میکند در پس آنها ماهیت واقعی خویش را پنهان کند. مثلاً آقای تقوایی چنین میگوید:

"جامعه ای که کمونیست کارگری میخواهد بسازد، بر دفاع از حرمت انسانها بنا شده است. در جامعه سوسیالیستی که ما می خواهیم دست پینه بسته فرد را نگاه نمیکنند تا به شوراها بپذیرندش. ما اینکار را نمی کنیم. ما نمی توانیم از طبقات شروع کنیم و بعد امیدوار باشیم که در جامعه سوسیالیستی مان، انسان آزاد شود. فردای پیروزی، ما فقط " انسان " را برسمیت می شناسیم و از امروز برای " هویت انسانی " می جنگیم. انقلاب سوسیالیستی ما ، انقلاب انسانی است. ---همانجا--- واضح و آشکار اعلام میکند که برای سوسیالیسم اش از طبقات (منظور نتیجه مبارزه طبقاتی است) شروع نمیکند و جهت تأکید بر غیر طبقاتی بودن ساختار قدرت سوسیالیستی مورد نظرش به طعنه "دست پینه بسته" را به مثابه سمبل کارگران بکار میرد. کمونیسم آقای تقوایی کارگری نیست! سوسیالیسم اش کارگری نیست! بدین دلیل ساده که او به گفته خودش از طبقات شروع نمیکند. او مدافعه کمونیسم و

برقرارباد حاکمیت شوراهای مسلح کارگران و زحمتکشان!



سوسیالیسم تمام خلقی است، او سروکارش با انسان بدون موقعیت و منافع طبقاتی است، او برای یک امر مجرد، کلی و لایذ مقدس به اسم "هویت انسانی" یعنی همان که خاتمی "کرامت انسانی" اش میخواند وارد میدان جنگ شده و طرفدار "انقلاب انسانی" است. بعنوان رهبر کمونیست اعلام میکند که برای جمهوری شوراهایش کارگر بودن اهمیت ندارد زیرا او فقط انسان را به رسمیت میشناسد. واقعا تا کجا باید سقوط کرد که بتوان این لفاظیهای ایده آلیستی در مورد انسان و انسانیت کلی و مجرد را بجای درک ماتریالیستی از هستی اجتماعی بخورد خواننده داد و اسم آنرا هم: کمونیسم کارگری نهاد. این چه حزب کمونیسم و آنهم از نوع کارگری (اینهم از بقایای چپ سنتی) است که رهبر عاشق انسان اش و مبارز میدان هویت انسانی اش، هستی "انسان" را امری مجرد و فاقد موقعیت و منافع طبقاتی میداند. این چه کمونیسمی است که میانی مارکسیستی پیرامون مبارزه طبقاتی و تحول تاریخی این مبارزه تا دیکتاتوری پرولتاریا را به کناری مینهد و از یک هویت مجرد سخن میگوید. این چه کمونیسمی است که در بررسی تاریخی مبارزه طبقاتی بجای ماتریالیسم تاریخی به ایده ایسم عرفانی روی میآورد. بدون تردید این کمونیسم مارکسیستی نیست! این رویکردی به عرفان شرقی در وحشت از انقلاب قهر آمیز کارگران و زحمتکشانش است. این تماما بازتاب وحشت خرده بورژواهای بورکرات در مقابله با برخاستن مجدد غول رادیکالیسم انقلابی در نبرد کارگران و زحمتکشانش که نابودی ماشین دولتی بورژوازی را هدف گرفته است، میباشد. این وحشت بورکراتهای است که با هزار و یک بند به ماشین دولتی بورژوازی بین المللی و ارگانهای بین المللی اش متصل میباشند. این عافیت طلبی بورژوائی در مقابله با برخاستن کمونیسم انقلابی است. این کمونیسم بورژوائی است که رو به انقلاب با شعارهای بظاهر الترا چپ سوگند میخورد و در همانحال رو به بورژوازی امپریالیستی در عین آنکه درخواست تغییر بورژوا امپریالیستی در اوضاع را مطرح میکند و سوگند میخورد که در سوسیالیسمی که این جریان مدعا آنرا دارد نقطه مبدا حرکت "طبقه" و "منافع طبقاتی" نیست بلکه شعار آنها "هویت انسانی" است. سوگند میخورد که در جمهوری سوسیالیستی آنها "انسان" به رسمیت شناخته میشود و نه طبقه و منافع طبقاتی، سوگند میخورد که خواهان "انقلاب انسانی" است و نه برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و سازماندهی قهر طبقاتی بر علیه ارتجاع بورژوازی! سوگند میخورد که خواهان حاکمیت شوراهای تمام خلقی است. در واقع امر علت نادیده گرفتن برپایی سازمانهای انقلابی کارگری و طرح شعار لیبرالی "مجامع عمومی" در مقابل تشکل پایی انقلابی طبقه کارگر دقیقا از همین درک بورژوا لیبرالی و عدم اعتقاد به قدرت پرولتاریا متحد در تحولات آتی ناشی میگردد. پس وجود آنان و حمایت بورژوازی امپریالیستی با طرح افریقای جنوبیزه کردن ایران، میتواند منافع همگان را در مقابله با قهر انقلابی کارگران و زحمتکشانش، تضمین نماید. این تمام آن چیزی است که خرده بورژوازی بورکرات ما در پی دستیابی بدان است، برقراری سوسیالیسم غیر طبقاتی با اتکا به نهادها و سازمانهای بین المللی در افریقای جنوبیزه ساختن جمهوری اسلامی.

(رزمندگان دی ماه ۱۳۸۶ شماره ۱۲)

متعاقب درک فوق حضرات تئورسین حزبی میبایستی به میانی پراتیکی استراتژی فوق نیز پردازند تا بتوانند سنگ بنای اولیه "انقلاب انسانی" را به یک برنامه و مانیفست تمام عیار که در بر گیرنده کرنش نهانی اشان در بارگاه بورژوازی امپریالیستی باشد ارتقا دهند. اولین گام در این راه کمافی السابق اشاعه لیبرالیسم در جنبش کارگری حول فعالیتهای کارگری بر بستر مبارزات اقتصادی و فراخواندن فعالین کارگری به پراتیسیسم کور بر اساس اشاعه تبیین "اینهمانی" از سازماندهی تشکلهای کارگری بود.

(ب) سیاست انسانگرایانه در زمینه مبارزات روزمره طبقه کارگر!

کارگران آگاه بایستی از موضع پیکارگران بنیانگذار و سازمانده انقلاب سوسیالیستی به آکسیونیسم عامیانه ای فراخوانده میشدند که پراتیک آنان را تا حد دل نگرانی های منشی تپدیون تنزل میداد. ما خط منشی تاکتیکی حزب تقوایی را در ارتباط با استراتژی فوق الذکر در مقاله: "آقای تقوایی و مسئله اینهمانی تشکل های کارگری!" در نشریه رزمندگان شماره ۱۵ به تاریخ فروردین ۱۳۸۷ مورد ارزیابی قرار دادیم و در ابتدای بررسی خویش چنین نوشتیم:

"ظاهرا مسائل پیش روی جنبش کارگری و مصاف هائی که در زمینه تئوری و پراتیک هر دم با شدت و حدت بیشتری صفوف کمونیست های انقلابی و فعالین جنبش را به چالش میطلبد و افق های نوینی را به روی نبردهای کارگری میگشاید، چنان عرصه را بر تئوری پردازان جریانهای از قبیل حزب آقای تقوایی تنگ کرده است که تئورسین خرده بورژوازی ما را وا داشته که متعاقب فلسفه انسانی اش و یگانه پنداری ایده آلیستی "هویت انسانی" اینبار با تمسک به متدلوژی متافیزیکی و توسل به "اینهمانی" پدیده های مادی به مدافعه از لیبرالیسم در تبیین این چالش نوین پردازد."

(رزمندگان شماره ۱۵، فروردین ۱۳۸۷)

ما در آنجا مسئله فوق را چه در زمینه شکل سازمانی و چه در زمینه برنامه جهت سازمانهای کارگری با توجه به شعار انقلاب انسانی و هویت انسانی مورد ملاحظه قرار دادیم. ما نشان دادیم که چگونه استراتژی جمهوری سوسیالیستی از طریق افریقای جنوبیزه ساختن جمهوری اسلامی و تلاشهای انساندوستانه و عرفانی آقای تقوایی به حوزه پراتیک کارگری تسری یافته است و یا در واقع چگونه خط منشی لیبرالی مجامع عمومی بر اساس شرایط نوین باز سازی شده است. ما نشان دادیم که متدولوژی متناسب با رویکرد انسانی آقای تقوایی چیزی به جز متد "اینهمانی" پدیده ها نمیتواند باشد. هویت مجرد انسانی را تنها با توسل به ابزار شناخت متافیزیکی میتوان تبیین نمود. در این زمینه مجددا خواننده را به نقل قولی از مقاله فوق رجوع میدهم:

"پس از آنکه مشخص میکند که خط منشی تاکتیکی اشان در قبال جنبش کارگری "گردهمایی منظم در کارخانه" میباشد نکات مهم در برپایی مجمع عمومی منظم را چنین بر میشمارد:

"نکته مهم در تشکیل مجمع عمومی اینست که مجمع عمومی قبل از هر چیزی تمامی کارگران را دخیل میکند. در تصمیم گیریهای مربوط به مسائلی که در کارخانه پیش میآید، در ارتباطاتی که بری حل مسائلمان از اعتصابات گرفته حتی تا رفتن به مذاکره و حتی فکر کردن به اینکه در محیط کار و زیستشان چطور بهم یاری کنند، همه اینها از نتایج مستقیم برپایی مجمع عمومی است..... مثلا اینچور نیست که اول باید رفت و اساسنامه اش را نوشت و شرایطش را تعیین کرد و بعد هم کارگران را قانع کرد به اینکه باید مجمع عمومی خودشان را برای مبارزه تشکیل دهند. بلکه این یک تجربه شناخته شده کارگری است و کارگران در روند اعتراضات و مبارزه شان به تشکیل آن میرسند."

آزادی زنان مبشر جامعه آزاد است!



اگر کارگران بطور منظم در گردهمایی کارخانه شرکت کنند و به مسائل مبارزه روزمره اشان رسیدگی کنند، این میشود تشکل کارگری و قطعاً هیچ نیازی به اساسنامه و مسائل دیگر هم نیست. پس به زعم تئورسین حزبی معنای تشکل کارگری همان تجمع کارگری است. اصلاً احتیاج به تبلیغ هم ندارد چراکه کارگران "در ادامه روند" مبارزاتشان به آن نائل میشوند. این بیان کلاسیک تاکتیک-پروسه و سپردن امر تشکل کارگری از رویدادی به رویداد دیگر است. اما مسئله به همینجا ختم نمیشود و آقای تقوایی جهت آنکه به معترضین پاسخی داده باشد و خط مشی لیبرالی خویش را لایوشانی کند به یک شگرد سازمانی متوسل میشود و چنین اضافه میکند:

"این نکته را هم بگویم که در جاهایی ممکن است که کسانی که میخواهند مجامع عمومی را برگزار کنند این جمع ها خودشان را بصورت یک نهاد شروع کننده مجمع عمومی به کارگران معرفی کنند و اعلام موجودیت کنند. میخواهم بگویم که اینطور نیست که مجمع عمومی باید الزاماً از پایین شکل بگیرد و تا وقتی که بطور خود بخودی کارگران دور هم جمع نشده باشند دیگر نمیشود بحثی بعنوان فعالیت منسجم و متوعی برای تشکیل مجمع عمومی داشت. اینجور نیست، خیلی وقتها ممکن است که تعداد معدودی از کارگران باشند. آنوقت همان جمع محدود چند نفری که خواهان تشکیل مجمع عمومی منظم هستند اعلام موجودیت میکنند و به کارگران فراخوان تشکیل مجمع عمومی میدهند و از همه میخواهند که بطور منظم دور هم جمع شوند و مسایل مختلفشان را با همیاری و همفکری چاره جویی کنند. این فراخوان حتی میتواند با اعلام اولین جلسه رسمی مجمع عمومی که حول چه مسایل مشخصی میخواهند جمع شوند همراه باشد. من فکر میکنم که این تلقی و این درک که مجمع عمومی فقط برای دوره مبارز است و دیگر هیچ، اینرا باید اول خود فعالین کارگری عملاً کنار بگذارند." همانجا

تعدادی از کارگران به عنوان هیئت موسس مجمع عمومی فراخوان میدهند، جلسات بطور منظم شکل میگیرد چراکه مجمع عمومی میتواند فقط برای دوره مبارزه هم نباشد. جلسه و تشکیلاتی است که کارگران برای رسیدگی به مسائل مبتلا به زندگی روزمره اشان برپا میکنند. نمونه این نوع فعالیت را شهلا دانشفر گوشزد میکند که همانا مجمع عمومی سندیکا واحد! است. استاد دانشفر بسیار دقیق است و نشان میدهد که تمام آنچه که آقای تقوایی تحت عنوان جنبش مجمع عمومی میگوید همان سندیکا است و پس، هر سندیکائی مجمع عمومی دارد، آقای تقوایی میگوید تعداد مجامع عمومی باید بیشتر باشد. هر سندیکائی هیئت موسس یا فراخوان دهنده دارد که کارگران را دعوت به جلسه جهت تشکیل سندیکا میکند که مجمع عمومی آقای تقوایی هم همین را میگوید. مسئله او با سندیکا امکان رشد بورکراسی در سندیکا است و راه حل او هم برای مقابله با بورکراسی افزایش تعداد مجامع عمومی است. در واقع آقای تقوایی یکی از اساسی ترین انحرافات درون جنبش کارگری را که پایه رفرمیسم در جنبش ماست میخواهد با یک تغییر اساسنامه ای در کمیت مجامع عمومی بر طرف نماید. اساساً خط مشی تاکتیکی مجمع عمومی هیچگونه مرزبندی روشن سیاسی در قبال سندیکالیسم و رفرمیسم ارائه نمیدهد و دقیقتر آقای تقوایی در توضیحات و تشریحات خود تمامی آنچه را که تصویر میکند تماماً بیان سندیکالیسم عریان است که تغییر نام داده و خود را تشکل مجمع عمومی نامیده است. اما آقای عزیز سندیکالیسم بیان نفوذ سیاست بورژوازی در درون طبقه کارگر است. سندیکالیسم خط مشی تاکتیکی بورژوازی جهت انحراف مبارزات کارگری و گمراهی در صفوف جنبش کارگری جهت ممانعت از اتخاذ سیاست انقلابی در این جنبش است. هیچ سندیکالیستی را نمیتوان یافت که مخالف گردهمائی کارگران و صحبت پیرامون مسائل روزمره باشد به همانگونه که هیچ سندیکالیستی را نمیتوان یافت که موافق اتخاذ سیاست انقلابی و ارتقا جنبش کارگری به نبردهای سیاسی انقلابی باشد. سیاست برای سندیکالیست ها یعنی مباحثه پیرامون مسائل روزمره و قبول امکان بهبودی در چهارچوب نظم بورژوائی حاکم است. در مقابل چنین سیاستی کمونیستهای انقلابی ضمن مشارکت و سازماندهی طبقه کارگر همواره به نا کافی بودن این مبارزات که بیان منافع آنی کارگران میباشد پافشاری نموده و پرولتاریا را به نبرد برای منافع آتی اش که با بزیر کشیدن نظم بورژوائی و امحا مالکیت خصوصی متحقق میگردد، فرا میخوانند. در راه تحقق منافع آتی پرولتاریا از همین امروز و در جریان نبردهای روزمره کارگری که برای تحقق منافع آتی پرولتاریا صورت میگیرد، کمونیستهای انقلابی نبرد برای آزادی را به مثابه شاهراه متحد کننده جنبش کارگری در دستور مبارزه مینهند. جنبش کارگری در جریان همین نبردهای آتی و یا به عبارتی در جریان نبرد برای "نان" ناگزیر است که نبرد برای "آزادی" را در دستور مبارزاتش بگذارد. این و فقط این راه است که قطعی ترین راه مقابله با سندیکالیسم میباشد.

(رزمندگان شماره ۱۵، فروردین ۱۳۸۷)

از آنجا که در تئوری آقای تقوایی جنبش کارگری در همان محدوده مبارزه برای "معیشت" تبیین میشود و این حزب کادرها است که سرنوشت "انقلاب انسانی" را سر و سامان میدهد؛ از آنجا که جهت انقلاب انسانی، هویت طبقاتی!!- در مقابل هویت انسانی- فاقد اهمیت است و انقلاب انسانی سروکارش با "انسان" از نوع فوئر باخی آن است پس این مسئله که کارگران جهت سازماندهی مبارزات روزمره به تشکیلاتی رزمنده نیازمندند، که میبایست در عین سازماندهی مبارزات اقتصادی، امکانی جهت تربیت سیاسی پرولتاریا و اشاعه مبانی مبارزات ازادخواهانه و سوسیالیستی در جنبش کارگری فراهم آورد، اساساً از هیچ ضرورتی در مبارزات "انسانی" برخوردار نیست. اما پرولتاریای کمونیست و متشکل در حزب کمونیست انقلابی به چنین سازمانی یعنی اتحادیه های انقلابی جهت تسخیر قدرت و حفظ آن در مقابل تهاجم ارتجاع بورژوازی و امپریالیسم نیاز مبرم دارد. مسئله سازماندهی سازمانهای کارگری و خط مشی تاکتیکی در قبال این مسئله نه فقط به مبارزه امروز بلکه به آینده نبرد پرولتری نیز مربوط میباشد. اما از آنجا که در انقلاب انسانی و برای سوسیالیسم انسانی ما نیازمند طبقه کارگر متشکل نیستیم و در این انقلاب نه هویت طبقاتی بلکه هویت انسانی اهمیت دارد بنابراین پافشاری ما بر مبانی استراتژی و تاکتیک مارکسیستی-لنینیستی از دیدگاه زعما و عرفای انساندوست ما، فقط و فقط نشاندهنده "سنستی" بودن ما است. زیرا تاکتیک عرفای فوئر باخی برای دستیابی به "هویت انسانی" در انقلاب انسانی، سیاست لابی گری است پس آنان نیازی به سازماندهی اتحادیه های انقلابی کارگران ندارند.

(ج) سیاست منافعگرایانه و خط مشی لابی ایستی!

اما از قضا این منافع طبقاتی است که "انسان" ها از جمله عرفای حزبی را به اتخاذ موضع در قبال مسائل مطروحه وادار میسازد. ما در بحث پیرامون سیاست لابی گری حضرات بر این منافع طبقاتی انگشت نهاده ایم که عرفای "کمونیست" انساندوست ما میتوانند کما فی السابق آن را به حساب "سنستی" بودن ما یا همان برداشت طبقاتی ما ملحوظ دارند. ما در رزمندگان شماره ۱۶ که در اردیبهشت ۸۷ منتشر گردید در مقاله ای تحت عنوان "حزب کمونیست کارگری و خط مشی تاکتیکی لابی ایستی" پیرامون سیاست تاکتیکی عرفای

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



کمونیست چنین نوشتیم:

"ببینیم که آقای تقوایی در تبیین سیاست تاکتیکی نوین اش چه میگوید. او پیرامون صف بندی های سیاسی چنین مینویسد: "امروز در جامعه ایران دو صف روشن تر و عریان تر از همیشه در مقابل هم قرار گرفته اند: صف انسانیت و آزادیخواهی و برابری طلبی که چپ کمونیسم کارگری آنرا نمایندگی میکند در برابر جمهوری اسلامی که نمایندگی کل کمپ ارتجاع راست را بعهده دارد. یورش اخیر حکومت در واقع نبرد مشخصی از این جنگ مداوم است. جنگی که از انقلاب ۵۷ بین راست و چپ، بین طبقه کارگر که کل مردم شریف جامعه را با خود دارد و طبقه سرمایه دار که ناگزیر شده است در برابر مبارزات مردم به حکومت اسلامی رضایت بدهد، آغاز شده است. میتوان و باید در این نبرد پیروز شد و نه تنها یورش و تهاجم جنایتکارانه رژیم را خنثی کرد بلکه کل حکومت و مدافعین آشکار و پنهان آنرا در اپوزیسیون و پوزیسیون به هزیمت انداخت. انزوا بین المللی جمهوری اسلامی یک هدف مشخص این نبرد است."

بزعم آقای تقوایی دو صف در مقابل هم قرار دارند، یکی صف انسانیت و آزادیخواهی و برابری طلبی به رهبری چپ کمونیسم کارگری و دیگری جمهوری اسلامی که نماینده کمپ ارتجاع راست است. در واقع امر یکی صف انسانیت زیرا که طبعا این انسان ها! آزادیخواه و برابری طلبی اشان مفروض است و دیگری صف ارتجاع راست است! که از قضا استناد تئورسین حزبی به راست بودن این ارتجاع هم از سر تصادف نمیباشد و ما در ادامه خواهیم دید که چرا چسباندن صفت راست به این کمپ و سر هم بندی صف انسانیت و کل مردم شریف، ضرورت یافته است. در میان این دو کمپ "جنگی" در جریان است که ریشه در تحولات جنبش انقلابی سال ۵۷ دارد. در اینکه در جریان جنبش انقلابی و از همان فردای قیام دو اردوگاه انقلاب و ضدانقلاب رو در روی یکدیگر صف آرایی کرده و یک جنگ نابرابر در این آوردگاه جاری است شکی نمیتوان داشت و رزمندگان از همان سالهای ۶۰ بر مسئله فوق به مثابه نقطه مبدا در بررسی اوضاع سیاسی پافشاری نموده است و در جهت تبیین جریانات و رویدادهای سیاسی در طی این سالها از همین نقطه گرهی حرکت نموده است و از جمله میتوان به چگونگی برخورد رزمندگان به تحولات درون جنبش کارگری بالاخص نبرد کارگران خاتون آباد، واحد و هفت تپه و همچنین پاسخ به هیاهو های پیرامون امکان وقوع جنگ و موضع کمونیسم انقلابی در مورد آن و یا بررسی تحولات جنبش چپ و... اشاره کرد. اینکه امروزه بالاخره فشار واقفیات و نه درک آگاهانه از سیر تحولات، برخی را وادار نموده است که وجود این جنگ را مورد تأیید قرار دهند صد البته باید مورد استقبال قرار گیرد ولی آنگاه که این تأیید پوشششی جهت تحریف در جریان نبرد جاری است نه تنها مورد استقبال ما قرار نمیگیرد بلکه باید با حدیث به افشای آن بپردازیم. بر اساس تئوری آقای تقوایی و شرکا، جنگ فوق الذکر میان "طبقه کارگر که کل مردم شریف جامعه را با خود دارد" و طبقه سرمایه دار که "ناگزیر شده در برابر مبارزات مردم به جمهوری اسلامی تن دهد." جریان دارد. در یک کلام جمهوری اسلامی نماینده منافع بورژوازی نیست بلکه بورژوازی تن به این "ارتجاع راست" داده است. اینکه نطفه این حاکمیت در گوادلوپ و در تداوم سیاست سازماندهی خط سبز اسلام در مقابله با نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی، بسته شد. اینکه جمهوری اسلامی با اتکا بر دستگاه سرکوب اش و در راستای منافع و در پرتو حمایتهای بورژوازی امپریالیستی به سرکوب مبارزات انقلابی و متمرکز ساختن دستگاه دولتی و اجرای سیاستهای اقتصادی بانک جهانی مبادرت مینماید برای تئورسین حزبی معنائیش "تن دادن" سرمایه داران به ارتجاع راست است! اگر جمهوری اسلامی منافع بورژوازی را نمایندگی نمیکند پس کارگران با کدام قدرت سیاسی، با کدام دولت، با کدام نظم طبقاتی در جنگند؟ اساسا دولت و قدرت سیاسی حاکم که باید برانداخته شود از کدام منافع طبقاتی و نظم مورد نیازشان پاسداری میکند؟ کارگران چگونه میتوانند بر علیه قدرت سیاسی بورژوازی که عملا وجود ندارد به نبرد بپردازند؟ از همه مهمتر آیا بخش هائی از سرمایه داران هم وجود دارند که خواهان این ارتجاع سیه نباشند و به آن تن نداده باشند؟ آیا پس از حدود سه دهه هنوز باید قدرت سیاسی حاکم را با چوب خط "مطلوب" و "نامطلوب" ارزیابی نمود؟ در یک کلام در نزد حضرات حزبی جمهوری اسلامی بیان حاکمیت سرمایه داران و تأمین کننده منافع بورژوازی امپریالیستی در سازماندهی نظم بورژوائی و اجرای برنامه های بانک جهانی و سایر نهادهای بین المللی بورژوازی امپریالیستی نیست. جمهوری اسلامی بیان ارتجاع راست و ضد انسانی است که در شرایطی بورژوازی به آن "تن داده است" و امروز باید از جامعه انسانی طرد شود. اما این نه سخنی جدید است و نه درکی انقلابی و مارکسیستی از اوضاع است. سالهاست که بخش دیگری از سرنگونی طلبان در هیئت مجاهدین خلق با اعلام بنیادگرایی به مثابه فاشیسم مذهبی خواهان مبارزه بشریت بر علیه آن و طرد آن از مجامع بین المللی - که حتما جایگاه بشریت و انسانیت و بورژوازی مطلوب میباشند - را به عنوان سیاست براندازی در دستور داشته و جهت تحقق آن به لابی گری در پارلمان ها و دولتهای آمریکائی و اروپائی مشغول است و هر نامه و تأییدیه آنان را برگ زرینی در مقاومت مردم ایران اعلام میکند. مجاهدین صریحاً این مبارزه برای طرد جمهوری اسلامی و سیاست لابی گری متعاقب آنرا مبارزه بین المللی مقاومت مردم ایران نام نهاده است. امروزه نیز تئورسین حزبی در پی تحقق همین سیاست بورژوائی این اصل لنینیسم انقلابی را که ارتجاع سیاسی و اتکا بورژوازی امپریالیستی را بر عقب مانده و قرون وسطائی ترین ایده ها در عصر امپریالیسم مورد تأیید قرار میدهد، نادیده می انگارد تا زمینه را برای بازسازی منافع بورژوازی تحت عنوان چپ به سرانجام برساند. آنان در نقش جناح چپ جریان سرنگونی طلبان در تحقق خط مشی تاکتیکی فوق مینویسند:

"پیام مردم ایران به جهانیان اینست که این حکومت را برسمیت نشناسید! حکومت اسلامی یک رژیم آپارتاید جنسی، یک حکومت ضد کارگر و ضد انسان است که رسماً و قانوناً یک توحش قرون وسطائی را به جامعه حاکم کرده است. این حکومت عار بشریت قرن بیست و یک است و باید از جانب بشریت متمدن جهان محکوم و طرد و منزوی شود."

این نه حاکمیت بورژوازی بلکه "حکومت عار بشریت" است! و طبعا بایستی از سوی "بشریت متمدن" طرد و منزوی شود. اما این بشریت متمدن چگونه میتواند جمهوری اسلامی را طرد و منزوی کند؟ بگذارید پیش از پرداختن به پاسخ این سوال این نکته را مورد توجه قرار دهیم که نا گفته پیداست که این بشریت متمدن مثلاً باید جمهوری اسلامی را از مجامع بین المللی که صد البته جایگاه بشریت متمدن میباشند به بیرون پرتاب کند و بخشی از مراکز این بشریت متمدن هم بدون تردید: سازمان ملل متحد و یا سازمان جهانی کار میباشند. این مبارزه طبعا از جایگاه خاصی در استراتژی حزب برخوردار است. تقوایی در باره جایگاه آنچه خود جنبش جهانی اش میخواند چنین مینویسد:

نان، آزادی، سوسیالیسم!



" این جنبش جزئی از، و میتوان گفت شاخه بین المللی جنبش انقلابی مردم ایران علیه جانیان حاکم و کل نظام اسلامی سرمایه در ایران است. اگر پشت جمهوری اسلامی در خارج کشور بخاک مالیده شود آنگاه تا سرنگونی کامل این حکومت بدست مردم ایران فاصله چندانی نخواهیم داشت."

هر کارگر آگاهی که جریان مبارزات سیاسی را پی جویی مینماید بارها و بارها شبیه همین ادعا ها را از سلطنت طلبان سرنگونی طلب و مجاهدین سرنگونی طلب شنیده است. اما این شاخه بین المللی جنبش مردم ایران پس از آنکه بسوی جنبشهای مترقی و نهادهای بین المللی رفت چگونه میتواند سیاست طرد و منزوی ساختن جمهوری اسلامی را متحقق گرداند. بورکرات حزبی چنین میگوید:

" و بالاخره یک جزء مهم سیاست منزوی کردن جمهوری اسلامی وادار کردن دولتها و مراجع و سازمانهای بین المللی به تحریم سیاسی حکومت اسلامی است. بسیج افکار عمومی و فعالین و شخصیتها و تشکلهای سیاسی در کنار یک فعالیت پیگیر لابی ایستی میتواند به تحریم جمهوری اسلامی از جانب دولتها و نهادهائی نظیر سازمان ملل و سازمان جهانی کار منجر شود. ما باید خواست اخراج نمایندگان جمهوری اسلامی از نهادهای بین المللی و قطع روابط سیاسی دولتها با حکومت اسلامی و بستن سفارتخانه های آنها مدام و بعنوان فراخوان مردم ایران به جانیان اعلام کنیم. و از سوی دیگر برسمیت نشناختن جمهوری اسلامی و قطع روابط دیپلماتیک با آن باید به یک مطالبه همیشگی و به یک اهرم فشار تشکلهای و شخصیتها و جنبشهای مترقی در کشورهای مختلف به دولت ها تبدیل شود. روشن است که هیچ دولت و یا نهاد رسمی بین المللی اگر بحال خود گذاشته شود سیاست طرد و قطع رابطه با جمهوری اسلامی را در پیش نخواهد گرفت اما سیر تاریخ را خواست دولتها تعیین نمیکند. در این مورد نیز مثل ده ها مورد دیگر میتوان و باید خواست مردم را به دولتها تحمیل کرد."

به استناد تئورسین حزبی سیاست منزوی کردن جمهوری اسلامی جنبشی را سازمان میدهد که در واقع شاخه بین المللی "جنبش انقلابی مردم ایران علیه جانیان حاکم و کل نظام اسلامی سرمایه" میباشد. در اینجاست که بورکرات حزبی بعد از کلی داد سخن دادن پیرامون اهمیت جنبش های اجتماعی و صد البته متمدنانه به کشف نوع نوینی از سرمایه داری نائل میگردد و آنرا "نظام اسلامی سرمایه" مینامد. دقیقا همین نظام اسلامی سرمایه است که در بالاتر ارتجاع راست نامیده شده است و دقیقا همین نظام اسلامی سرمایه است که در تئوری فوق میانی تحلیلی کمونیسم کارگری مقولاتی نظیر ارتجاع راست، "نا مطلوب"، غیر متمدنانه و اسلامی را تبیین میکند. در واقع امر ما با یک نظام اسلامی سرمایه-ترمیولوژی نوین دست ساخت اپورتونیسم چپ- روبروئیم که وحشی، قرون وسطائی و ضد انسانی است و در مقابل با یک بشریت متمدن و مطلوب و نرمال که در سازمانهای بین المللی سرگرم امور بشردوستانه است و اینها در حقیقت میتوانند بخش بین المللی جنبش کارگران و مردم شرافتمند باشند. بهر رو بخشی از تاکتیک فوق مشتمل بر " وادار کردن دولتها و مراجع و سازمانهای بین المللی به تحریم سیاسی حکومت اسلامی است. "بالاخره آنچه که شاخه بین المللی جنبش مردم ایران خوانده شد سر از پارلمانها و لابی های دولتهای امپریالیستی در آورد تا بشریت متمدن و صفوف بورژوازی متمدن را دعوت به نبردی مشترک بر علیه ارتجاع راست و سرمایه اسلامی نماید.

آقای تقوایی دیگر با هیچ لباس عاریه ای قادر به پوشاندن این دنائت و فرومایگی خرده بورژوازی اتان در بارگاه بورژوازی امپریالیستی نخواهد بود. اگر در جریان جنبش انقلابی ۶۰_۵۷ و تحولات مربوط به آن در محفل پاسیو روشنفران خرده بورژوازی بورکرات موسوم به "سهند" در مقابله با رویدادها به بند بازی های تئوریک میپرداختید و خود را حتی ملزم به عمل به آنچه میگفتید نمیدانستید! و اگر در جریان جنگ ارتجاعی ایران و عراق تماما به ساتنریسم روی آور شدید! اگر با "نا مطلوب" خواندن جمهوری اسلامی عملا آتش بیار معرکه سناریو های ضد امریکائی حاکمیت شدید و به تجدید نظر در کلاسیکهای لنینیسم انقلابی پیرامون چگونگی بررسی دولت پرداختید! اگر از کارگران خواستید که جهت برپائی شورا های واقعی از مسجد محل و جلسات پارلمان جمهوری اسلامی بیاموزند! اگر در شرایطی که جمهوری اسلامی بطور ددمنشانه ای به صفوف جنبش کمونیستی که پرچم تبدیل جنگ ارتجاعی به انقلاب را برافراشته بود، دم بدم فراخوان انحلال سازمانهای چپ را صادر میکردید و به لحاظ تئوریک و از موضع چپ و کمونیسم به انحطاط و فقهرا در صفوف چپ دامن میزدید و به دستاوردهای کمونیسم انقلابی با اتکا به امواج لیبرالیسم گسترش یافته حمله ور میگردیدید! اگر با فراق بال و بر اساس یاوه باقی های تئوریک انترناسیونال ۲ حزب کادرهایتان را برپا کردید! اگر با اتکا بر همین متحد ساختن صفوف ساتنریستها قادر گردیدید که با "شر" خواندن نبرد مسلحانه انقلابی کردستان ستاد رزمنده کمونیسم انقلابی را که حاصل نبرد کمونیستها انقلابی بر اساس انترناسیونالسم پرولتری بود و دارای این پتانسیل انقلابی بود که تداوم بخش تدارک مجدد خیزش کمونیسم انقلابی از زیر آوار سرکوب ها بسیار پیش تر از این باشد، به شکست بکشانید! اوضاع و شرایط مبارزه طبقاتی و سیر پیشرفت رادیکالیسم کارگری و هراس بورژوازی امپریالیستی از امکان برخاستن مجدد غول انقلاب و کمونیسم انقلابی چنان شما را تحت فشار قرار داده است که ناگزیر از طرح گوشه ای از منویات واقعی اتان برای پذیرش در کمپ اپوزیسیون های بورژوازی امپریالیستی شده اید.

آقای تقوایی-کیوان این روشن است که شما قادر گردید که در تمامی این سالها بر تجدید نظر طلبی هایتان لباس سرخ عاریتی بیوشانید و به فریبکاری بپردازید و منویات واقعی اتان را در پس عبارات مافوق چپ پنهان سازید. اما امروزه به یمن گسترش امواج جنبش اعتراضی-انقلابی و خیزش رادیکالیسم انقلابی در صفوف جنبش کارگران و زحمتکشان که هراس صفوف ارتجاع بورژوازی از امکان برخاستن مجدد غول انقلاب و کمونیسم انقلابی را سبب گردیده، شما را وادار کرده است که جهت اطمینان بخشی به بورژوازی امپریالیستی دال بر قدرتتان در مهار اوضاع به میدان آمده و کالای سیاسی اتان را در درگاه ارتجاع امپریالیستی عرضه دارید. ما از همان ابتدا یاوه گوئی های سوسیال پاسیویستی اتان پیرامون "هویت انسانی" را به چالش کشیده و به افشای اتان مبادرت کردیم اما مجبور بودیم که با خراش دادن پوسته سرخ شعارهای و لفاظی های چپ اتان به این مهم عمل نمائیم، اما امروزه بر اساس مولفه های نوینی که در افق نبردهای انقلابی پدیدار گشته نبردهای سیاسی و ایدئولوژیک نیز تکامل یافته و با صراحت بیشتری ابراز میگرددند. اگر تا دیروز ما مجبور بودیم که در لابلای خطوط به جستجو برای اثبات تمایلات جهت کاندیداتوری در کمپ اپوزیسیونهای بورژوا-امپریالیستی بپردازیم، امروزه سیر حوادث شما را واداشته که تمامی دنائت پیشگی کمونیسم بورژوازی اتان را در معرض دید عمومی قرار دهید و با صراحت لهجه لابی گری را بخشی از باصلاح سیاست انقلابی اتان معرفی کنید. خیزش های رادیکال جنبش کارگری شما را واداشته که در تدارک حمل اسب تروای بورژوازی امپریالیستی به صفوف انقلاب بر آئید.

(رزمندگان شماره ۱۶-اردیبهشت ۸۷)

پیش بسوی تحقق حق تعیین سرنوشت ملل!



در یک نگاه عمومی در واقع بروشنی میتوان دید که تئورسین های جریان فوق قدم بقدم و متناسب با اوضاع جنبش اشان یعنی "جنبش سرنگونی طلبانه"، در هر تند پیچ مبارزه طبقاتی گامی بسوی تبیین نهائی دیدگاههای انسانگرایانه اشان برداشته اند. ما در همان شماره رزمندگان چنین نوشتیم:

"بالاخره در پی اتخاذ سیاست دستیابی به جمهوری سوسیالیستی از طریق توسل به بارگاه بورژوازی امپریالیستی جهت تحریم و افریقای جنوبیه ساختن جمهوری اسلامی، تئورسین حزبی ما صراحتاً در پیوزگی از بورژوازی امپریالیستی را گسترش بخشیده و عزم جزم کرده است که در شاهراه توسل به امپریالیست ها خط مشی تاکتیکی لابی گری را با هزار و یک قسم به انقلاب به سیاست حزبی اش ارتقا بخشد. ما قبلاً نشان دادیم که چگونه حزب فوق با تبعیت از قانون بندی جنبش های اجتماعی بدون خشونت سعی مینمود که دنباله روی از رفرمیسم رایج این جنبش ها را با سر دادن مشتی شعار به اصطلاح چپ و اتخاذ نقش شورشی در جریان این جنبش "متمدانه" از انظار مخفی کند. ما به صراحت و از موضع سیاست تاکتیکی کمونیسم انقلابی که چیزی جز انکا به عمل مستقیم انقلابی در مبارزات کارگران و زحمتکشان انقلابی نمیشد، به افشای رفرمیسم زبونانه ای که سعی مینماید با هیاهو های چپ بر دنباله روی از رفرمیسم رایج و "متمدانه" پرده ساتر بکشد اقدام نمودیم. در تداوم همین مسیر سیاست دستیابی به جمهوری سوسیالیستی از طریق تحریم و افریقای جنوبیه ساختن جمهوری اسلامی را که به توسط تقوای-کیوان تئوریزه و تبیین میگردد مورد ملاحظه و افشا قرار دادیم و در عین حال از آقایان پرسیدیم که در این مسیر نلسون ماندلا ی وطنی آنها که مورد تایید و حمایت بورژوازی امپریالیستی قرار بگیرد و بتواند نقش رفرمیستی و در عین حال مدافعه از نظم بورژوائی را بازی کند، چه کسی میتواند باشد. در همان حال اعلام کردیم که سیاست فوق ملزوماتی دارد که هوادارانش باید در پیشگاه بورژوازی امپریالیستی قادر به تبعیت از آن باشند. اما ما بر این گمان نبودیم که حزب فوق به این سرعت بسوی تحقق بخشیدن به ملزومات سیاست لابی ایستی ارتقا دهد. اکنون میتوان گفت که حزب آقای تقوای برای تحقق هدف استراتژیک اش که چیزی جز سوسیالیسم انسانی نمی باشد به خط مشی تاکتیکی که معطوف به لابی گری در پارلمان ها و دولتهای امپریالیستی می باشد مسلح گردیده است. این حزب چه در هدف نهائی اش و چه در سیاست تاکتیکی تماما سر در آستان بورژوازی امپریالیستی می ساید و در عین حال سعی دارد که این در پیوزگی و سقوط به لجنزار بورژوازی را با اتخاذ شعائر به اصطلاح چپ از انظار مخفی دارد."

(رزمندگان شماره ۱۶- اردیبهشت ۸۷)

دسازی اولیه آقای تقوای با مانیفست جنبشهای اجتماعی بدون خشونت و تلاش در جهت ایفای نقش "شورشی" در این جنبشها در واقع امر دقیقاً بازناتب منافع خرده بورژواهای بورکراتی بود که با هزار و یک بند به نظم بورژوائی حاکم متصل هستند. شرایط تشدید مبارزه طبقاتی سبب گردید که آقای تقوای صریحاً اعلام کند که شوراهای مد نظر آنها، شورای مسلح کارگران و زحمتکشان نمیشد. آنان ضدیت خویش را با دولت از نوع کمون در لفافه حمله به سیاست "کارگر، کارگریستی" سروسامان دادند. آنان صریحاً در مقابل عمل مستقیم انقلابی صفوف انقلاب به سیاست لابی ایستی پناه بردند و در همانحال با متدولوژی اینهمانی به هجو سازماندهی جنبش کارگری پرداخته و نهایتاً در مقابل آلترناتیو انقلابی یک جمهوری سوسیالیستی بورژوائی را قرار دادند. تئورسین حزبی جهت هارمونی بخشیدن به بالانس های روزمره حزبش به هیئت یک فیلسوف "همه جانبه نگر" در آمد و ناگزیر در مقابله با بررسی دیالکتیکی مبارزه طبقاتی سر به آبخور متد اکلکتیستی فرو برد. توسل و تمسک به گنجینه بورژوائی جنبشهای اجتماعی بدون خشونت بستری فراهم آورد تا تئورسین ما با انکا بر اکلکتیسم همه جانبه نگر و در جامه جناح چپ جنبش های مدنی بدون خشونت به مقابله آشکار با دولت از نوع کمون یعنی دولت شوراهای مسلح کارگران و زحمتکشان بر آید. طبیعتاً برای تحقق جمهوری سوسیالیستی انسانی، سیاست لابی ایستی بسیار عاجلتر از ضرورت برپائی سازمانی رزمنده جهت سازماندهی مبارزات روزمره کارگری، گردید. حزب خرده بورژوازی بورکرات به زعامت آقای تقوای، در چهارچوب "جنبش سرنگونی" و در رقابت با جریان مجاهدین خلق و دارودسته های سلطنت طلب تماماً بسوی قبولاندن خود به بورژوازی امپریالیستی طی طریق مینمود که تشدید بحران اقتصادی- سیاسی و تشدید جنبشهای اعتراضی و گام های اولیه در گسترش جنبش اعتراضی-انقلابی که متعاقب بحرانهای فوق و تشدید اختلافات درونی ارتجاع و تحركات مردمی متعاقب آن بوقوع پیوسته بود، جامعه را در موقعیتی انقلابی قرار داد. شرایط فوق بر جنبش "سرنگونی طلبانه" یعنی هواداران "مبارزه مدنی" نیز تاثیر نهاد و مسئله رقابتهای احزاب درون این جنبش را حول انسان آریائی، انسان توحیدی و هویت انسانی متمرکز گردانید. تمامی اوضاع حکایت از آن داشت که همه چیز برای برافراشتن پرچم "انسانیت مجرد و کلی" فراهم گردیده است. پس تئورسین های "شورشی" یا مبارزان جناح چپ جنبشهای مدنی پای به مبارزه نوینی نهادند که آن را حول تضاد انسان و ضد انسان تبیین مینمودند. مانیفست لیبرالیسم چپ حیات یافت.

(د) بلوغ سیاست انسانگرایانه به مانیفست انقلاب!

ما در سیر نقد دیدگاههای جریان فوق از قضا پیرامون ارتباط تشدید مبارزه طبقاتی و شکوفائی ایدآلهای انسانی-عرفانی آقای تقوای چنین نوشتیم:

"مقدم و پیش از هر بحث دیگری باید دید که چگونه آقای تقوای به فریب جنبش کارگری میپردازد و برخلاف آنچه که او ادعا میکند جنبش رفرمیستی اتحادیه ای در بستر "جنبشهای اجتماعی بدون خشونت" از استراتژی و تاکتیکیهای تعریف شده ای سود میجوید. در این زمینه ما با استناد به کتاب "doing Democracy" نوشته: Bill Moyer نشان خواهیم داد که آقایان حزبی تا کجا در منجلاب بورژوازی فرو رفته اند و چگونه علیرغم دانستن حقیقت بر آن چشم فرو بسته و جنبش کارگری را فریب میدهند. براساس نظریه آقای مویر در جنبشهای اجتماعی بدون خشونت چهار نقش اصلی در هماهنگی با یکدیگر، برنامه عملی برای ایجاد تغییر پیرامون مورد معینی از بیعدالتی اجتماعی را سازمان میدهند. این چهار نقش منتملند بر: شهروند، شورشی، رفرمیست، سازمان تغییر. البته نقشهای فوق در دو وجه "مثبت" و "منفی" مورد ملاحظه قرار میگیرند اما نباید از نظر دور داشت که این نقشها حلقه های یک زنجیره واحد را میسازند که در خدمت تحقق سیاست و برنامه عمل جنبشهای فوق است. یکی از این حلقه ها "شورشی" ها میباشند که در شرایط معینی پا به خیابانها نهاده تا با انواع تظاهرات و کمپین اهداف جنبش را متحقق گردانند. مویر در توضیح آنان معتقد است که: آنان بانوسل به "عمل مستقیم بدون

پیش بسوی تشکیل حزب کمونیست انقلابی!



"عمل مستقیم بدون خشونت" با حضورشان مسئله را به یک مسئله اجتماعی میدل مینمایند. در عین حال عمل آنان جامعه را بسوی مسئله جلب کرده و مجبور به اتخاذ موضع مینماید و این دخالت اجتماعی به بسط دموکراسی یاری میرساند. در عین حال که نباید از نظر دور داشت که این عملیات میتواند برای آنان با ریسک زندان یا ضرب و شتم همراه گردد. شورشیان عمل مستقیم بدون خشونت را با برپائی تظاهرات، میتینگ و نافرمانی مدنی سازمان میدهند تا امکان مناسبتری برای رفرمیستها در مذاکراتشان فراهم آورند. در حقیقت شورشیان به مثابه حلقه ای در زنجیره نقش ها در جنبشهای اجتماعی بدون خشونت با اتکا به عمل مستقیم مسالمت آمیز مرحله ای از جنبش، که امر "عمومی کردن عملی مسئله" مد نظر است، را تحقق میبخشند اما در کل از استراتژی و تاکتیک جنبش پیروی مینمایند. ما بر این مورد به جهت آنکه توجه خواننده را به نکته محوری بحث جلب کنیم، تاکید میکنیم که عملیات مستقیم بدون خشونت که صد البته از نوع "مثبت" است بدین جهت مورد استفاده قرار میگیرد که ضمن ایجاد گرما در جو اجتماعی به رفرمیست های جنبش امکان دهد که در مذاکراتشان با دارندگان قدرت از موقعیت مناسبتری برخوردار گردند. این باید مورد توجه آقای تقوایی قرار بگیرد که نوع منفی اش را تئوریسینهای جنبشهای اجتماعی بدون خشونت صریحاً عملیات انقلابی یا خشونت گرا میدانند که در جریان آن به مؤسسات قانونی حمله میشود و اساساً نوع انقلابی در جستجوی راه حل در چهارچوب قانون نمیشود و به عملیات خشن تمایل دارد اما در نوع مدنی و مسالمت آمیزش که امروزه از سوی بخش عظیمی در جنبش ما لباس چپ پوشیده است، میتینگ، تظاهرات در جهت جمع آوری امضاء و طومار و نامه نگاری متمدنانه خطاب به مقامات رسمی محلی و بین المللی صورت میگیرد. ما قصد پرداختن به کل نظریات آقای مویر را در اینجا نداریم اما باید اشاره کنیم که او پروسه جنبشهای اجتماعی بدون خشونت را به هشت مرحله تقسیم میکند که متناسب با اوضاع این جنبشها از این مراحل عبور مینمایند. و طبعاً در هر مرحله ای جنبش متناسب بر نیازهایش به عملیات معینی مبادرت میکند و با توسل به شیوه های خاص سعی میکند که "دولت را برای تغییر" در فشار بگذارد. در واقع امر این مراحل و نقشهای مورد اتخاذ همگی همدیگر را در جهت تحقق استراتژی جنبش دنبال میکنند.

(رزمندگان شماره ۹ شهریور ۱۳۸۶)

صد البته که در زمان نگارش فوق، حزب آقای تقوایی چه در شعار استراتژیکش و چه در خط مشی تاکتیکی اش میتواند به مانور های گوناگون مبادرت ورزد. اما به یمن تحولات بوقوع پیوسته در مبارزات جاری، آقای تقوایی بر بستر جنبش سرنگونی طلبانه و در تبیین مبانی جنبش های اجتماعی بدون خشونت که "انسان" و حقوق انسانی (یعنی همان مبانی حقوق بشر) محور برنامه ای آنان است، باید تئوری حزب اش را تا حدودی که ماهیت خرده بورژوازی اش اجازه میدهد، صراحت میبخشید. بدین علت است که تئوریسین خرده بورژوازی ما متناسب و در دمسازی با "واقعیت" به تبیین مبانی نظری اش حول هویت انسان فونرباخی، جمهوری سوسیالیستی انسانی، شوراهای انسان محور (صد البته غیر مسلح)، سیاست لابی ایستی و در یوزگی از بارگاه بورژوازی امپریالیستی و تبیین مبارزات روزمره کارگری به مثابه سیاهی لشکر مبارزه ای عمومی و اینهمانی تشکلهای کارگری، با اتکا به همه جانبه نگری و اکلکتیسیم روی آور گردید. آقای تقوایی و حزب اش بالطبع به مانیفستی نوین نیاز داشتند تا بیان منافعشان در شرایط جدید باشد. مانیفستی که طبعاً بایستی بر اساس تضاد انسان و ضد انسان و یا همان تضاد اردوگاه تاریکی و اردوگاه انسانی تدوین گردد. حزب آقای تقوایی "مانیفست انقلاب ایران" را بر همین اساس تدوین نمود. بیائید نگاهی به این مانیفست حزب "انسان محور" بیندازیم.

ادامه دارد

رفقا!

**در انتشار و پخش، رزمندگان نیازمند
یاری های شما است!**

پیش بسوی برپائی اتحادیه های انقلابی!

پیام شانزدهم کارگران کمونیست ایران!

(درس های ۲۲ بهمن ۱۳۸۸)

پیامدهای ۲۲ بهمن امسال برای تعداد زیادی ناخوشایند بود. علت اصلی آن هم تعداد باصطلاح "فراوان" شرکت کنندگان در تظاهرات حکومتی اعلام می شود. اما حقیقت اینست که جامعه ی ایران آنچنان دچار شکاف های سیاسی است که لزوماً شکست یک گروه برابر با شکست کل اپوزیسیون نمی باشد. پس باید به جای ارائه ی تحلیلی عمومی، به نتیجه ی این تظاهرات برای گروه بندی های متفاوت سیاسی بپردازیم و ببینیم که تاکتیک های اتخاذ شده و اعلام شده ی هر یک از این گروه ها تا چه مقدار در عمل به موفقیت رسیده است. تنها با چنین نگاهی است که خواهیم یافت شکست یک گروه سیاسی در حقیقت موفقیت دیگری است.

برای شروع بیایم و ببینیم که آیا جناح حاکم نظامی - امنیتی علیرغم کُرگری هایش علیه گروه اصلاح طلبان، واقعاً توانست به اهداف اعلام شده اش برسد؟ همه شاهد بودیم پس از ضربه ای که حکومتیان از عاشورای سرخ خوردند، به هراس افتاده و از تمامی امکانات خود برای جلوگیری از حضور اپوزیسیون در مراسم ۲۲ بهمن را به کار گرفتند. در عرض این دو ماه فاصله، روزی نبود که در سراسر کشور تعداد زیادی از فعالان حقوق بشری، نویسندگان و روزنامه نگاران و دانشجویانی که معمولاً از طریق شان خبر رسانی می شد و گروه بندی های سیاسی برای هماهنگ کردن برنامه هایشان از آنها استفاده می بردند بازداشت نشوند. هفته ای نبود که امامان جمعه حکومتی در سراسر کشور از تریبون های خود مبارزین را از شرکت در تظاهرات منع نکرده و به "مجاربه" و اعدام تهدید نکنند. هفته ای نبود که اخبار اعدام چند تن از زندانیان و احکام زندان برای دیگران اجرا نشود. روزی نبود که یک مقام نظامی و انتظامی مردم را به سرکوب قهرآمیز تهدید نکند و نگوید که «دیگر شوخی نداریم!»، گویا که تا به حال کشتن ها و اعدام ها و شکنجه ها و بازداشت ها و سرکوب های جمعی و قهرآمیزشان به علت شوخی بودن بی اثر بوده است.

در حول و حوش روز ۲۲ بهمن، بسیج عمومی در سراسر کشور برای رساندن نفر به تظاهرات حکومتی تهران صورت پذیرفت و جاده ها پر از اتوبوس هایی شد که طرفداران حکومتی را به میدان آزادی منتقل می کردند. هدف حکومتیان این بود که تظاهرات "۵۰ میلیونی" برگزار کنند، اما با دقت کردن در عکس های ماهواره ای که گوگل از این تظاهرات منتشر نمود، جمعیت شان به سختی به ۵۰ هزار نفر رسید. همچنین هدف حکومت جلوگیری از هرگونه تظاهرات غیر حکومتی بود که در تهران و چندین شهر دیگر با شکست کامل مواجه شد. پس هر کس و گروهی می تواند مدعی پیروزی در روز ۲۲ بهمن بشود، اما مسلماً جناح حاکم نظامی - امنیتی به هیچیک از اهداف و آرزو ها و توقعاتش نرسید و کاملاً شکست خورده ی میدان بود.

آیا شکست جناح نظامی - امنیتی بمتابیه پیروزی اصلاح طلبان و "جنبش سبز" شان بود؟ هم آری و هم نه! با در نظر گرفتن محتوای پیام ها و مصاحبه ها و فراخوان های گروه ها و رهبران "جنبش سبز" باید گفت که ایشان دو هدف را دنبال می کردند. هدف اول ایشان این بود که نشان دهند دارای قدرت و نفوذ بسیاری بین مردم هستند که حتی می توانند در مقابل کلیه ی تمهیدات جناح مقابل مراسم حکومتی را دزدیده و به نفع خود مصادره کنند. ایشان مطمئن بودند که تعداد شرکت کنندگان هوادارشان از جناح حکومتی به مراتب بیشتر است و می توانند با "سبز کردن" جمعیت حاضر به هدف خود برسند. اما ایشان متوجه نبودند که چنین تاکتیکی با استراتژی عدم درگیری و عدم خشونت شان در تناقض است. تعداد تظاهر کنندگان حکومتی که از سراسر کشور آمده بودند در موقعیت های تبلیغی میدان آزادی مستقر شده بودند و از ورود هر کس که سعی می کرد با نماد سبز وارد میدان شود جلوگیری به عمل می آوردند و همچنین آماده بودند که هر تحرکی را برای نشان دادن نماد سبز در درون میدان با خشونت سرکوب کنند. پس پر واضح بود که طرفداران اصلاح طلبان اگر می خواستند به استراتژی مسالمت جویانه و تمکین مطلق بر قوانین جمهوری اسلامی گردن نهند نمی توانستند با نمادهای سبز خود اظهار وجود کنند. که نکردند! آوردن بهانه هایی چون شکست تاکتیک "اسب تروا" و قربانی کردن چهره های خرده پایی چون "ابراهیم نبوی" و ... همه و همه برای پنهان داشتن علت اصلی است. یعنی اینکه هیچ تاکتیک مسالمت جویانه و قانونی ای در مقابل جناح نظامی - امنیتی کارایی ندارد و اتخاذ آن برابر با شکست است. با رجوع کردن به فراخوان های شخصیت ها و گروه های اصلاح طلب می بینیم که اتخاذ تاکتیک شرکت در تظاهرات حکومتی از طرف کلیه ی ایشان تجویز گشته بود. شکوری راد، در مصاحبه ای که در سایت نوروز آمده است به این شکست اعتراف می کند: « جنبش سبز در زورآزمایی سیاسی خود با جناح حامی دولت در راهپیمائی ۲۲ بهمن موفق به غلبه نشد و سبزه ها که اعلام کرده بودند با نماد سبز در این راهپیمائی شرکت می کنند علی رغم حضور گسترده نتوانستند بطور عمومی از نماد سبز استفاده کنند و این مسأله موجب شد حامیان دولت جمعیت آنها را به نفع خود مصادره کنند و در تبلیغات رسمی آنها را موافق وضعیت موجود قلمداد کنند. « پس شکست هدف اولیه "جنبش سبز" به رغم بهانه هایشان به علت استراتژی متوهمانه ی ایشان است که گویا می توان چنین حکومت آدمخواری را از درون اصلاح نمود. اما هدف دیگر ایشان که پس از عاشورای سرخ در کلیه ی پیام های رهبران آنها اعلام می شد، نشان دادن این نکته بود که "جنبش سبز" یک جنبش سازگار با حکومت اسلامی است و خود را بیشتر نزدیک به حکومت می داند تا به مردم انقلابی و ساختارشکن! عملاً هم دیدیم که ایشان مردم را برای شرکت در تظاهرات حکومتی و در کنار قاتلان و آدمخواران نظامی - امنیتی دعوت نمودند که

ادامه در صفحه ۱۳

جنبش کارگری و مبارزه برای آزادی! (عمل مستقیم انقلابی یا نامه نگاری رفرمیستی!)

اخیرا و بدنبال یک مرحله از تحركات انقلابی در درون طبقه کارگر و شکل گیری محافل و گروه بندی های نوین در درون جنبش کارگری که یا نظیر شورای کارگران ذوب آهن بروز علنی یافته و یا در شکل محافل و کمیته های نوین کارگری، ترجیحا خواهان علنی شدن نمیشوند، مباحثه نوینی در نقد تشکلهای موجود از سوی برخی کارگران کمونیست در محدوده ای از فعالین کارگری نیز رایج گردیده است. در واقع امر مسئله چگونگی برخورد تشکلهای کارگری به شرایط جاری نه تنها از سوی نیروهای نوینی در جنبش کارگری مورد ملاحظه قرار گرفت بلکه چگونگی برخورد "فعالین کارگری" با مبارزات فعالین جنبش های زنان و دانشجویی مورد نقد و بررسی جریان رادیکال این جنبش ها نیز واقع گردید. فعالین این جنبشها که در مراسم اول ماه مه به فراخوان کارگران پاسخ داده بودند و بدین علت بعضا دچار سرکوب و زندان هم شده بودند، خواهان تحرك تشکلهای موجود و علنی کارگران بر بستر اعتراضات جاری بودند. بطور کلی میتوان گفت که مسئله چگونگی تاکتیک تشکلهای علنی کارگری در شرایط برآمد جنبش های اجتماعی مباحثی را در صفوف فعالین کارگری دامن زده بود. جنبش کارگری عملا به بستر نبرد سه کاتاگوری اصلی درون جنبش اجتماعی تبدیل گردیده بود. فعالین جنبش اعتراضی که مارکسیستهای علنی و بطور کلی صفوف رفرمیستها را شامل میگردد و فعالین جنبش سرنگونی طلبانه که حزب کمونیست کارگری و مجاهدین و سلطنت طلب ها را شامل میگردد و فعالین جنبش اعتراضی-انقلابی که تمامی کمونیستهای که امر مبارزات روزمره پرولتری را با امر آزادی و دستیابی به سوسیالیسم تبیین مینمایند و سازماندهی امر انقلاب را در دستور دارند، مبارزه همه جانبه ای را در درون جنبش کارگری حول شرایط کنونی بکار بستند. اگر چه ضرورت حضور طبقاتی پرولتاریا در مبارزات جاری امری بدیهی و مسلم مینمود اما مسئله خط مشی تاکتیکی و چگونگی تداوم نبردهای کارگری در شرایط کنونی محور مباحثات را سازمان میداد. در یک نگاه عمومی در تداوم نبردهای گذشته، نبردی میان نیروهائی که اقدام مستقیم انقلابی تشکلهای کارگری و ضرورت مبارزات آزادیخواهانه کارگری را طرح میکنند و نیروهائی که مسئله عمل بر اساس "شرایط کنونی" یا "همان واقعیت موجود" را طرح میکنند، بر بستر جنبش جاری تداوم یافته و بر اساس اوضاع، صفوف وسیعتری از فعالین کارگری را شامل گردید. ما در نوشته ای پیرامون چگونگی دینامیسم درونی جنبش کارگری و جنبش جاری چنین نوشتیم:

"سیر رویدادها حاکی از آن است که پیامدهای تقابل جنبش کارگری و ارتجاع حاکم در شرایط کنونی سیر بعدی جنبش اعتراضی-انقلابی را رقم خواهد زد. سرنوشت نبرد برای آزادی منوط و مشروط به چگونگی تحولات در رویارویی آتی در میان جنبش کارگری و ارتجاع بورژوازی است. این دقیقا همان نکته ای است که سبب سیوعیت عنان گسیخته کنونی دستگاه سرکوب در مقابله با نبردهای کارگری گردیده است. نکته ای که بایستی کمونیستهای انقلابی را به مجاهدتی همه جانبه جهت برپائی سازمانهای کارگری انقلابی در صفوف جنبش کارگری بکشاند. تشکلهائی که مشخصه اشان این باشد که نبرد برای نان را تابعی از مبارزات آزادیخواهانه و سوسیالیستی طبقه کارگر محسوب دارند. تشکلهائی که مقابله با تهاجم ارتجاع را سنگری از مبارزات آزادیخواهانه طبقه کارگر دانسته و کانون وسیعترین تبلیغات سیاسی و آزادیخواهانه را بر بستر جنبش اعتراضی انقلابی سازمان دهند."

رزمندگان شماره ۲۰ آبانماه ۸۸

امروزه هیچ نیازی به اثبات امر فوق نیست و هر کسی که اخبار را دنبال میکند میتواند مباحث پیرامون ضرورت حضور طبقاتی پرولتاریا را از مقالات منتشره فعالان سیاسی، فارغ از جانبداری های طبقاتی، ملاحظه نماید. تبدیل شدن امر حضور پرولتاریا به مسئله محوری مباحث جاری به هیچوجه از سر تعلق خاطر بسیاری از این فعالان به منافع پرولتاریا نیست بلکه این امر پراتیک جاری است که حضور پرولتاریا را به پیش صحنه مباحثات کشانده است. و درست بر همین بستر است که مبارزات نظری جنبش های برشمرده در بالا در درون جنبش کارگری تشدید یافته و یا بنوعی میتوان گفت که جنبش کارگری نقطه تلاقی کاتاگوری های گوناگون جنبش های موجود گردیده است. ما در گذشته پیرامون برآمد جنبش های اجتماعی و بازتاب تحركات جاری در درون جنبش کارگری در بیانیه ای تحت عنوان "پیشروی برای تحقق نان و آزادی یا سقوط در منجلاب رفرمیسم!" در تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۸۸ اینگونه نوشتیم:

"با نگاهی کوتاه به اخبار چند روز اخیر، هر کسی بخوبی میتواند ببیند که چگونه مردم انقلابی با حضور خیابانی و میلیونی خویش که متعاقب تشدید بحرانهای سیاسی جاری آغاز و با پتانسیلی که حاصل سه دهه سرکوب و بی حقی بود به پیش رفت، تحولی در اوضاع جاری را رقم زده اند. این درست است که تشدید بحرانهای سیاسی در صفوف ارتجاع حاکم، جریانات درون حکومتی را به تصفیه حساب خیابانی کشاند و بر این اساس آنان به تدارک جمعیت و اجتماعات کنترل شده نیازمند گردیدند تا حسابشان را با یکدیگر تصفیه کنند. اما این هم درست است که کارگران و زحمتکشان هم در حد مورد درخواست آنان یعنی سیاهی لشکر دعوای بالائی ها باقی نماندند و به ماورا قوانین دعوای سیاسی-حکومتی پای نهادند و در برابر چشم همگان از "آزادی" سخن گفتند. آنچه که قرار بود با نمایش "سکوت" و پایبندی به کلیت "نظام" به پیش رود در راه خود به مقابله سنگ و گلوله و ابراز انزجار از کلیت شرایط حاکم کشیده شد و تقاضای پس گرفتن "زای" به ابراز تنفر از سمبل مذهبی-سیاسی حاکمیت منجر گردید. تمامی رویدادها حاکی از آن است که بازیگران نوینی با شعار "آزادی" به پیش صحنه نبرد جاری پای نهاده اند. پیکارگرانی که بی باکانه و در نبرد نابرابر خیابانی برای آرمان آزادی جان میبازند. مردمی



مردمی انقلابی که بدون هیچگونه تدارکی چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ پراتیکی بدین نبرد پای نهاند و به یکباره خود را در میدانی سراپا نظامی و در زیر بمباران تبلیغاتی رقبای داخلی و بنگاههای سخن پراکنی امپریالیستی یابند. علیرغم شرایط فوق صفوف نبرد کنندگان به تدارک تداوم نبردشان روی آوردند. دقیقا منبعث از همین تمایل انقلابی به تدارک تداوم نبرد است که امروزه توده ها به جستجوی بازتاب آرمان ها و شعائر شان در درون نیروهای درگیر در نبرد میپردازند.

اکنون پاسخ به نیازهای نظری و عملی این نبرد آزادیخواهانه و بطور مشخص شعار آزادی شرط اساسی جهت ارتقا نبرد است.

از آنزمان تا کنون نبرد فوق با افت و خیزهای گوناگون و علیرغم تلاش باند مغضوب حکومتی در جهت کنترل نبردهای خیابانی در چهارچوب مطامع باندی اش، در مقابله با شرایط حاکم تداوم یافته است. دقیقا در بستر همین نبرد است که ما صریحا اعلام نمودیم که سرنوشت جنبش جاری در گرو مقابله آتی پرولتاریا و بورژوازی حاکم است. ضرورت حضور متشکل پرولتاریا و منوط گشتن تداوم نبرد خیابانی بدین امر، سبب نبرد نظری جدیدی میان کمونیسم انقلابی و رفرمیسم و اپورتونیسم بر بستر جنبش کارگری گردید. ما به مثابه جمع کوچکی از لنینیستهای انقلابی با حرکت از منافع جنبش اعتراضی-انقلابی ضمن طرح اجتناب ناپذیری راهی که در جریان نبرد خیابانی انکشاف مییافت با تاکید بر امر "آزادی" طریق اساسی جهت پیشرفت در مبارزات آزادیخواهانه را منوط به حضور آگاهانه کارگران کمونیست انقلابی و سازمانهای کارگری جهت برافرازی پرچم حاکمیت شوراهای به مثابه شکل نوینی از دموکراسی اعلام نمودیم. ما در مقابل لیستهای مطالباتی جریانات جنبش اعتراضی- مارکسیسم های علنی و دارودسته های سندیکالیست و رفرمیست- و مطالبات جریانات جنبش سرنگونی بالاخص حزب کمونیسم غیر طبقاتی(بورژوازی) ... بطور مشخص مسئله آلترناتیو کارگران و زحمتکشان را قرار دادیم. مبدا حرکت ما نبرد برای مطالبات را به مثابه تابعی از نبرد برای "آزادی" یعنی حاکمیت شوراهای کارگران و زحمتکشان قرار میداد. این مجموعه ایده ها و اهداف با مشابهت ها و یا تمایزاتی از سوی سایر تشکلهای درون جنبش اعتراضی-انقلابی نیز اعلام میگردد. بگذارید جهت روشنی مبانی یاد شده بنقل دیگری از "پیشروی برای تحقق نان و آزادی یا سقوط در منجلاب رفرمیسم! مبادرت نمائیم:

"پرولتاریای انقلابی اگر خواهان رهبری است پایستی در قبال آنچه در جریان است همچون رهبر به میدان پای نهد. پرولتاریا پایستی نشان دهد که مصمم ترین و پیگیرترین مبارز راه آزادی است. پرولتاریا باید نشان دهد که پرچمدار آلترناتیو انقلابی است که پاسخ دهنده به حقوق ملتها، زنان و زحمتکشان شهر و روستا است. پرولتاریا باید نشان دهد که خواهان نابودی تمامی اشکال قرون وسطائی است. بدین لحاظ پاسخ اولیه پرولتاریای انقلابی در قبال اوضاع کنونی پایستی فراتر از یک بیانیه مطالباتی رفته و با برافراشتن پرچم آزادی، نبرد برای دموکراسی انقلابی را سر لوحه هر جنبش مطالباتی قرار دهد. تحقق درخواستهای جنبش آزادیخواهانه در لحظه کنونی تنها از این مسیر قابل تحقق است. مسیری که با تحقق مطالبات آزادیخواهانه مناسبترین شرایط را برای پیشرفت بسوی سوسیالیسم فراهم میسازد. ما تنها با برافراشتن پرچم آلترناتیو پرولتری جهت نبرد برای آزادی است که قادریم توده ها را از توهومات دمکراسی بورژوازی رها ساخته و صفوف انقلاب را متحد سازیم. مردم انقلابی در خیابان درخواست "آزادی" را فریاد میکشند و برای دستیابی بدان جان میبازند. پرولتاریای انقلابی ناپستی ذره ای نسبت بدین جنبش بی توجهی نماید. برای تحقق "نان و آزادی" باید پرچم درخواستهای پرولتری، پرچم درخواستهای جبهه انقلاب دال بر نابودی ماشین دولتی، برقراری دولت کمون و جایگزینی حاکمیت شوراهای مسلح کارگران و زحمتکشان را به مثابه نتیجه بلاواسطه سرنگونی جمهوری اسلامی و گسترش انقلاب جهت تحقق سوسیالیسم به گسترده ترین شکلی ترویج و تبلیغ نمود. باید صریحا مردم انقلابی را به نبرد جهت دموکراسی انقلابی فراخواند. بحران در اردوگاه بورژوازی را پایستی به شرایط تفوق صفوف انقلاب بر ارتجاع و امپریالیسم مبدل نمود. از هم اکنون پایستی با مجاهدتی بلشویکی به شکلی همه جانبه پرچم نان، آزادی، سوسیالیسم را در صفوف نبردهای اعتراضی-انقلابی برافراشت. زیرا بدون نبرد برای آزادی، جنبش برای نان هرگز زندگی بهتری را برای ما فراهم نمیآورد و بدون نبرد برای سوسیالیسم هیچ سخنی پیرامون آزادی و رهائی انسان نمیتواند در میان باشد."

در واقع میتوانیم بگوئیم که در نبرد حول جنبش مطالباتی به مثابه هدف! و جنبش مطالباتی به مثابه تابعی از هدف! دو نیروی معین در مقابل هم صف کشیدند. و در همانحال باید تاکید کنیم که حول این محور نظری دو سیاست پراتیکی نیز برآمد نمود. کمونیستهای انقلابی سیاست پراتیکی اشان را بر محور سازماندهی عمل مستقیم انقلابی و برپائی سازمانهای انقلابی کارگران تبیین مینمودند و فعالین کارگری را فرامیخواندند که جهت گسترش نبرد انقلابی پایستی بر نیروی طبقاتی خویش اتکا نمود. از سوی دیگر جریان سندیکالیستها و رفرمیستهای درون جنبش اعتراضی و جریان کمونیسم غیر طبقاتی در جنبش سرنگونی، سیاست پراتیکی اشان را بر محور نامه نگاری مطالباتی به مثابه مبارزه "ممکن" و سیاست لابی ایستی با سازمانهای بین المللی قرار دادند. این دو خط مشی نمایانگر دو تمایل متفاوت در جنبش کارگری میباشند که مقدماتا رفرمیستهای جنبش اعتراضی و کمونیسم غیر طبقاتی جنبش سرنگونی با اتکا بر تمایل عقب مانده سندیکالیستی موفق گردیدند که در همان گام نخست مهر سیاست لابی ایستی را بر پیشانی بخشی از فعالان کارگری حک نمایند. اما شکست این سیاست نامه نگاری در کردستان و مقابله فعالین کارگری در کردستان با این خط مشی سازشکارانه نشان میدهد که سیاست تاکتیکی فوق در سایر مناطق هم اگر چه در ابتدا پیروز به نظر برسد اما در تداوم نبرد به سرنوشتی مشابه آنچه در جنبش کارگری در کردستان اتفاق افتاد، دچار خواهد شد.





(ادامه پیام کارگران کمونیست)

صفی متحد علیه انقلابیون و مردم انقلابی تشکیل دهند. همین گونه نیز شد و در اینجا کاملاً موفق و پیروز شدند. ایشان توانستند توده هایی که علیرغم سازش ها و خیانت های رهبری اصلاح طلب در این هشت ماهه هنوز هم به نیت سوء ایشان پی نبرده اند را در کنار نیروهای حامی جمهوری اسلامی قرار دهند. و با تبدیل کردن آنها به سیاهی لشکر تبلیغات حکومتی، دستاویزی برای دولت های خارجی و حامیان مذاکره با جمهوری اسلامی مهیا کنند. در مورد مردم انقلابی، باید گفت که ایشان تنها نیروی پیروز پیروز مناسبت 22 بهمن بودند. ایشان علیرغم تهدیدات و تمهیدات حکومتی توانستند در چند نقطه در تهران و برخی از شهرستان ها تظاهرات های خود را برپا کرده و به ایرانیان و جهانیان نشان دهند که مردم ایران خواهان سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی می باشند و تا زمانیکه این حکومت در ید قدرت است از هر موقعیتی برای نشان دادن اعتراض خود استفاده خواهند کرد. و حکومت دیگر دارای نیرویی که بتواند ایشان را سرکوب کرده و به خفقان مجدد براند نیست. حتی به جرأت می توان گفت که تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات های متعدد و پراکنده ی مستقل مردمی، با در نظر گرفتن تمرکز هواداران هر دو جناح حکومتی در میدان آزادی، به مراتب بیشتر بود. اما متأسفانه نه از لحاظ تعداد شرکت کنندگان و نه از نظر محتواهای شعارها و تاکتیک های میدانی، مناسبت 22 بهمن خالی از هرگونه پیشرفت جهشی بود. خوب، شاید در طی این هشت ماهه، ما دارای عادت بدی شده ایم که در هر گردهمایی انتظار پیشرفت داریم و آن را امری خودبخودی و بدون زحمت و تلاش تصور کرده ایم. مثل برخی از انقلابیون ما که به عدم استقرار رهبری متمرکز بر تظاهرات کنندگان را موفقیت دانسته و خود را با همین هدف ارضاء میکنند. ایشان هیچ برنامه ی مشخصی برای پیشرفت این جنبش نمی دهند، چرا که در آنصورت امکان دارد تلاش آنان، به اشتباه کوشش برای ایجاد "رهبری متمرکز" قلمداد شود. آنها در مقابل این جنبش خودبخودی سر تسلیم فرود آورده و "هسته های هماهنگی کننده" را به همان صورت ابتدایی و تصادفی و خودبخودی شان توجیه می نمایند. آنها حتی در چنین زمانیکه اعتبار رهبران اصلاح طلب در میان اکثریت مردم مبارز از دست رفته و بصورت روزمره میزوی می شوند نیز از نماد سبز ایشان دست بر نمی دارند و مردم را نسبت به سوء استفاده ی جناح اصلاح طلب حاکمیت از چنین نمادی آگاه نمی سازند. در صورتیکه خود مردم هر روز بیشتر از دیروز، ترک "نماد" می کنند و بیشتر به عمق مسئله می پردازند. تنها انتقاد ایشان به مناسبت 22 بهمن اینست که رهبری متمرکز اصلاح طلبان توانست عده ای را متوهمانه به میدان آزادی بکشد. اما واقعیت این است که به دلیل عدم تأثیرگذاری انقلابیون آگاه و با تجربه بر مبارزات مردمی، مناسبت 22 بهمن 1388 بدون هیچگونه پیشرفت کیفی ای نسبت به گذشته اجرا گشت و این را می توان عامل محدود کننده ی پیروزی مبارزات مردمی اعلام دانست.

انقلابیون کمونیست!
 آغاز مبارزات خیابانی مردم در 23 خرداد 1388 نشاندهنده ی شکست پارلماناریسم اصلاح طلبی بود. در این روز هسته هایی که تا زمان انتخابات زیر نظر ستادهای انتخاباتی اصلاح طلبان دوستان و همسایگان خود را بسیج می کردند، با نفی رهبری اصلاح طلبان و علیرغم توصیه های ایشان مبنی بر خودداری از نشان دادن عکس العمل فوری به تقلب انتخاباتی، به خیابان و اقدام مستقیم روی آوردند. در کمتر از 3 روز، میلیون ها نفر از مردم مبارز نیز با شرکت در راهپیمایی ای که در آغاز از طرف رهبران اصلاح طلب منع گشته بود، حمایت خود را از این اعتراضات نشان داده و رهبری اصلاح طلبان را مجبور به دنباله روی از خود ساختند. در این هشت ماهه، مبارزات مردمی ما در تقابل و تعامل دیالکتیکی مردم با رهبری اصلاح طلب به جلو رفته و افت و خیزها را تجربه کرده است. متأسفانه باید اعتراف نمود که عناصر و نیروهای آگاه انقلابی و بخصوص کمونیست ها در تأثیرگذاری در این روند موفق نبوده اند. به چند دلیل:

اول اینکه: نیروهای غیر کمونیست خواهان سرنگونی حکومت اسلامی (تغییر رژیم) دارای هیچ آلترناتیو انقلابی نبوده که بتوانند مردم را بسوی مبارزه ای آگاهانه و قاطعانه جذب کنند.

دوم اینکه: نیروهایی که اکثریت غالب توده ها بعنوان نیروهای "کمونیست" می شناسند، حزب توده و اکثریتی ها هستند. جناحی از حزب توده و همپالگی "کمونیست های علنی" آن با ارائه ی تحلیل های ارتجاعی "عدم موجودیت جنبش اجتماعی" و "وابسته به آمریکا" خواندن این مبارزات، در عمل به حمایت از جناح نظامی - امنیتی پرداخته اند. جناح دیگر آن، اما، در کنار اکثریتی ها و "دمکراسی خواهان" به حمایت بی قید و شرط از جناح اصلاح طلب حکومتی روی آورده و "سبز تر از سبز" شده اند. با اتخاذ چنین مشی هایی بسیاری از توده ها که در سال های اخیر جذب فعالان کمونیست می شدند، از آنها و "کمونیسم شان" روی گردانده اند. شاید اینک برخی از فعالان صادق کارگری هشدارهای ما را از دوری از این جماعت به خاطر آورند و از کرده ی خود پشیمان شوند. گو اینکه این پشیمانی حاصلی نداشته و همزیستی و اتحاد عمل با این ضد کمونیست های "چپ نما" در دهه اخیر تأثیر تخریبی خود را گذاشته است.

سوم اینکه: آن عده از جوانان و روشنفکرانی که هنوز به کمونیسم معتقدند تحت تأثیر آنارشیزم راست، به دنبال جریان خودبخودی مردمی افتاده و همانطور که در بالا گفتیم از دادن هر گونه راه حلی اجتناب می ورزند.

چهارم اینکه: نیروهای متشکل در خارج از کشور که دارای سکویای تبلیغاتی جمعی هستند و پس از ماه ها گججی به حقانیت مبارزات انقلابی مردم واقف گشته اند، ناچاراً فقط کار تبلیغاتی مجرد از سازماندهی را پیشه کرده اند. در صورتیکه اگر احیاناً در پیشبرد تبلیغات خود موفق شوند، عملاً طبقه کارگر را مستعد به پیوستن به نیروهای حاضر در صحنه می سازند. یعنی، همان نیروهایی که در بالا به آنها اشاره شد. نمونه ای از این را می توان در صدور اعلامیه ی عده ای از فعالان سندیکایی رانندگان اتوبوسرانی شرکت واحد دانست که هنگام روی آوری به مبارزه "سیاسی" خود را با "جنبش سبز" همراه می کنند. و بالاخره درباره خودمان هم باید اعتراف کنیم که دارای نیروی میدانی ای که بتواند بصورت مستقیم در این مبارزات حضور تأثیر گذاری داشته باشد نیستیم. ما نیز همراه با دیگر نیروهای مردمی ضرباتی را خورده ایم که تا مدت ها



نمی توانیم جایشان را پر کنیم. فعالان کارگری ما نیز تعدادشان به حدی نیست که بتوانیم یک تنه در ارتقاء جنبش کارگری تأثیر گذار باشیم. سندیکالیست ها که همان هواداران گذشته و حال حزب توده و اکثریتی ها هستند به مراتب تعدادشان از ما بیشتر است و همانطور که می بینیم توده های کارگری را هم اگر بخواهند وارد میدان سیاسی کنند، آنها زیر بیرق "سبز اصلاح طلبی" خواهند برد. والا، همان نامه نگاری های "تظلم خواهانه" و "دربozگی" از نهادهای امپریالیستی را پیشه خود ساخته اند.

تنها تأثیر ما از طریق تبلیغات عمومی مان بوده است که بواسطه هدف قرار دادن عقاید انحرافی مدعیان مارکسیسم و به کمک تحلیل علمی وقایع و پیش بینی های صحیح مان توانسته ایم روند انقلابی مبارزات توده ها را به کمونیست ها ثابت کرده و باز هم با تأثیرگذاری در تنی چند از فعالان کارگری و همراه با هم نظران مان در آن جنبش، بخش کوچکی را به تأیید آلترناتیو جمهوری شورایی رهنمون کنیم.

اما اگر قرار باشد که کمونیست های انقلابی بتوانند نه تنها در امور و شعارهای عمومی و درازمدت، بلکه حتی در شرایط روزمره و تاکتیک های مبارزاتی و عملکردهای آن تأثیرگذار باشند باید در حله اول خود را از آلودگی های سازشکارانه ی رویونیستی، آپورتونیستی و آنارشسیسم راست میرا ساخته فعالانه به تداخل در مبارزات خودبخودی مردم پرداخته و علیه ناآگاهی های ایشان تقابل کنند.

به رفقای آنارشسیست هم توصیه می کنیم که هر نوع مقابله با نا آگاهی توده های انقلابی را کوشش برای تمرکز رهبری به حساب نیاورند. هیچ خط مشی ای آنارشسیست تر کمونیسم انقلابی نیست. استقرار جمهوری شورایی عملی ترین ضربه به حکومت متمرکز است. و عبور از هسته های خودبخودی مبارزاتی و جهت دادن ایشان به تشکیل شوراهای محلی و مکان اشتغال (کارخانجات و ادارات)، عملی ترین و مؤثرترین گام برای جهت دادن مبارزات مردمی و کارگری به سرنگونی حکومت متمرکز سرمایه داری و استقرار حکومت شورایی و دمکراسی مستقیم توده ای است.

حال که صفوف نیروهای حکومتی، اعم از مرتجع و اصلاح طلب، در حال منزوی شدن و تلاشی است و هیچ راه حلی برای عبور از بحران در چنته ندارند، بیایید تا با همگرایی، استراتژی و تاکتیک های خود را همگون ساخته تا بتوانیم تأثیر گذارترین نیروی میدان مبارزه ی طبقاتی باشیم.

پیش بسوی تشکیل هسته های محلی و مراکز شغلی

پیش بسوی انقلاب

پیش بسوی استقرار جمهوری شورایی

کارگران کمونیست ایران

۲۵ بهمن ماه ۱۳۸۸

پرولتاریا برای تامین وحدت مادی و معنوی خویش که شرط ضروری و مقدماتی انقلاب پیرومند وی میباشد، برای مبارزه در راه انقلاب اجتماعی باید بر علیه کلیه جریانات و گرایشات آپورتونیستی قاطعانه و بیرحمانه مبارزه کند، بدون چنین مبارزه ای سخنی از پیروزی پرولتاریا در بین نمیتواند باشد. مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع از مبارزه علیه آپورتونیسم در هر شکل و شمایل و در هر درجه ای از بروز آن انفکاک ناپذیر است. این است درس دیگری که انقلاب با برهان قاطع می آموزد.

(مبارزه طبقاتی و ضد انقلاب بورژوازی در ایران-رزمندگان آزادی طبقه کارگر)

کمونیست های انقلابی متحد شوید !